

پیش ملکه، هی طول کشید و بما جواب ندادند و اینها نمیدانستیم چطور است که بمناسبت نمی‌بودند و آن موقع هم میدانید یک جمعیت خیریه بود همین جمعیت که هی مرتب چیز می‌شد یعنی اول بود جمعیت خیریه فوزیه پهلوی ، بعد شده بود جمعیت خیریه شریا پهلوی در آنجا او یک ریاستی داشت ولی آنقدرها ملکه شریا در کارهای اجتماعی و اینها دخالت نداشت . ما حالا نمی خواستیم ریاست جمعیت را ازاو بخواهیم ولی میخواستیم بگوییم یک همچنین تقاضاهایی داریم و خواهش میکنیم شما حمایت بکنیدار اینکار . ضمناً " ما شروع کردیم یک تحقیقی بکنیم که چطور شده که بنا وقت ندادند . یاد نیست این تحقیق بوسیله کی شد ، بله من با ارتشبند هدایت که بشما گفتم که با ما منسوب بود صحبت کردم که خوب ملکه نمیدانم چرا بما وقت نمیدهد ، او گفت من ترتیب‌ش را میدهم برایتان . تلفن زد همانجا که من توی اطلاعش بودم تلفن زد بدکتر ایادی و گفت که دکتر ایادی با داعی های من دوست بود با خود ارتشبند هدایت دوست بود و اینها و می شناخت فامیل مارا ولی من تا آنوقت ندیده بودمش . گفت که من دختر عمه‌ای دارم و یک همچنین کارهایی دارد و من میخواهم که تو با او آشنا بشوی . قرار شد یک روز خانه هدایت ما همدیگر را ببینیم . وقتیکه آنجا همدیگر را دیدیم او تحقیق کرده بود و فهمیده بود که تا آمده بلکه فکری بکند که با اینها وقت بدهم یاندهم ، گفتند که خانم دولتشاهی کمونیست است و نمیدانم خواهر زن مظفر فیروز است ، نه اول خانم ناصر بود که بوالحضرت گفته بود: یکه این خانم خواهر زن مظفر فیروز است و از فامیل قاجار است و خانم فروغ ظفر مانع این شده که او بنا وقت بدهد . حالا دلیل این که خانم فروغ ظفر مخالف من شده بود ؟ من فهمیدم چه بود بدلیل این بود که یک خورده جلوتر از این همان سازمانی که گفتم یک گروهی از زنها را دکتر نصر دعوت کرده بود که همکاری با وزارت کار داشته باشد آنجا یک خورده هرکسی تا اندازه میدانست .... ، یعنی من تقریباً اولین کارهایی بود که آن موقع کرده بودم و یک خورده گل کرده بودم اشخاصی که توی جمعیت خیریه فرح بودند از جمله خانم نصر اینها یک خورده کوک بودند از دست خانم فروغ ظفر چون سوادی نداشته و با اینها تحکم میکرده چون قوم و خویش ملکه بوده یک روزی این خانم به ملکه شریا میگوید که علیا حضرت یک عده آدمهای باسسواد و تحصیل کرده را بیاورید اینجا توی کارها وارد بشوند مثل مثلاً " خانم مهرانگیز دولتشاهی که الان تازه تحصیل کرده و از آلمان آمده و امثال این جور آدمها که بیایند ، فروغ ظفر هم چون خودش سواد زیادی نداشته از این ناراحت بوده که حرف سواد و معلومات بزنند ، اینهای ذیگر هم برای اینکه اورا اذیت کنند یک وقت‌ها مسئله بیسوادی را مطرح میکردند . فروغ ظفر تا این را میشنود میگوید که اینها کی اند که این جور راهنمایی ها را بشما می‌کنند اینها قاجاراندوا اینهادشمن های

شاه هستند ، و این خواهر زن مظفر فیروز است مهادا بیا وریدیش آینجا . این فکر توی سر او بوده حالا که لیست هیئت مدیره جمعیت راه نو را برداشت بنظرم آن موقع من رئیس بودم یا رئیس نبودم نایب رئیس بودم شاید آن موقع ، خانم زنجانی رئیس بود یعنی رئیس مان . بهر حال این یک خورده وحشت میکند و دست نگه میدارد در وقت دادن . وقتیکه آقای ایادی این را می فهمد و می پرسد که چطور وقتندادید میگوید آخ میگویند که اینها .... نمیدانم خوب نیستند ، او میگوید خوب تحقیق بفرمائید ممکن است یک کسی یک نسبتی داشته باشد ولی باید فهمید که فعالیت ش نوع کارش چه هست ؟ خوب بفرمائید تحقیق کنند . دستور میدهنند که تحقیق کنند و آن اوایلی بود که ساواک تشکیل شده بود گمان میکنم دستور میدهنند که ساواک تحقیق کند . بعداز یک مدتی گویا جوابی میآید یک روز باز ایادی آنجا میخواسته تحقیق بکند و شنیده بوده که جواب مثبت بوده وکه این جمعیت عیبی ندارد و هیچکدام از اعضا ایش سابقه سیاسی ناجوری ندارند ، ایادی عمدتاً " طوری مطابق را جور میکند که شاه هم برسد و حرف اینها را بشنو . اعلیحضرت میگویند نه بابا من اورا می شناسم فامیلش را می شناسم آن چکار با آن یکی دارد زن فهمیده ایست وزن تحصیل کرده ایست . خوب این خوب شد دیگر و تا اندازه ای وضع ما را روشن کرد . بعد ملکه ثریا به ایادی میگوید خیلی خوب حالا صبر کنید من بروم و بیایم . صحبت از این بوده که بروم ، که بیچاره رفت و دیگر نیامد و گفته بود باشد و من تا پیش از رفتنم نمی توانم وقت بدhem ، باشد تا بعد ، که دیگر نشد و ما نرفتیم و آن موقع نتوانستیم که این طرح خودمان را بوسیله ملکه برای شاه بفرستیم . بعد شورای عالی جمعیت های زنان که تشکیل شد ما این طرح حمایت خانه بوده را برداشتیم بردم آنجا که کمیسیون حقوقی اش که تشکیل شد که قرار شد کمیسیون حقوقی هم بررسی کند و کمیسیون حقوقی هم حسابی بررسی کرد توی کمیسیون حقوقی هم بعضی آقایان می آمدند خانمهای هم بودند و دیدند که همه چیزش خوب است . قرارش دادگستری ، و گفتند حالا که مجلس نیست والبته این وسط هم یک دوره ای یک مجلسی آمده بود و نیمه کاره رفته بود و آن وقت هایی بود که مجلس ها زود استعفاء میدادند . در خلال این مدت یادم است یک دفعه ، الان سالش یادم نیست آن سالی بود که ملکه انگلیس آمده بود ایران . قرار بود بیاد همان روزها ، مجلس تازه هم داشت تشکیل میشد انتخابات شده بود و قرار بود مجلس تشکیل بشود من یکروز نیمدانم برای چه کاری رفته بودم باز پیش علاوه آن موقع وزیر دربار بود . نخست وزیر نبود ، آن موقع شاید شریف اما می نخست وزیر بود . وعلاوه سخت مشغول کار آمدن ملکه الیزابت

بود و برای من داشت تعریف میکرد که در کاخ یک قسمت بود کوچکتر ، آن پائین کاخ گلستان که اسم خاصی هم داشت آن قسمت ، خیلی قسمت قشنگی بود و داخلش هم خیلی زیبا بود منتهی خوب آماده پذیرایی خارجی ها آن موقع نبود . آقای غلام گفت که ما داریم آن قسمت تعمیرات میکنیم و مثلًا " حمام مدرن و این چیزها درست می کنیم برای پذیرایی از شخصیت های خارجی ، برای اینکه جای حسابی دربار ندارد برای این جور پذیرایی ها و این آماده خواهد شد برای پذیرایی ملکه انگلیس ، بعد بمن گفت که خوب حالا دیگر مقدمات فراهم شده بود و دعوت هارا هم فرستاده بودند گفت که شما ملکه انگلیس را دیده اید یانه گفتم نه و گفت که توی این میهمانی ها شما نیستید گفتم نه معمولاً" که میدانید خانمهای دعوت میشوند که شوهرها یشان کارهای هستند ما ها که دعوت نمیشویم . دیدم گوشی را برداشت ، وزارت خانه رئیس تشریفات را گرفت و آقای عدل طباطبائی یکی از خانمهای برجسته و با شخصیت و اینها الان پیش من است ، من فکر میکنم که علیا حضرت ملک انگلستان که اینجا تشریف می آورند خوب است که با بعضی از این قبیل خانمهای هم آشنا بشوند شما در یکی از میهمانی ها یشان را دعوت بکنید خودتان هم مراقبت بکنید که خیلی هم مرتب میگفت اورا به علیا حضرت ملکه انگلستان معرفی کنید ، وقتی که آمد بگوئید فلان ، علاوه گفت من می شناسم ، هیچی مارا دعوت کردند . یک شبی بود خوب میهمانی های کوچکتر و شام نشسته و اینها که نمیشد و بر حسب مقامها یک کسانی دعوت میشدند . یک شب بود که دروز ارتحانه یک میهمانی ، یک شام نشسته بود ، بعدهش یک بوفه بزرگتر بود که مثلًا " یک عده بیشتری شاید مثلًا " یک دویست نفری دعوت میشدند توی آن دعوت شب دیرتر مرا دعوت کردند . شام توی یکی از آن سالنها بود و ملکه انگلیس و پرنس فیلیپ و اعلیحضرت ، اعلیحضرت آن موقع ازدواج نکرده بودند .

سؤال : تازه مثل اینکه با شهبانو ازدواج کرده بودند نیست ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : یادم نیست ... شاید شاید بله بله هر کدام از یک طرف حرکت کردن رفتند توی مردم و با مردم می ایستادند و حرف میزدند . من یک جائی وايساده بودم و منتظر بودم ببینم چه میشود و چه میگذرد ، اعلیحضرت یک جائی رسیدند آنطرف تر پرنس فیلیپ بود و آنطرف هم پهلویشان شریف امامی بود و آن موقع دکتر معظمی که رئیس دانشکده حقوق بود انتخاب شده بود برای مجلس و انتخاب شده بود بسمت نایب رئیس اتفاقاً " دکتر معظمی هم از کسانی بود که رئیس دانشکده حقوق بود و ما دعوت کرده بودیم و از کسانی بود که مورد مشورت قرار گرفته بود در جمعیت راه نو . شاه داشت با او صحبت میکرد که خوب حالا مجلس آینده و چه و من

آنطرف ایستاده بودم، فکر نمیکردم شاه مرا می بیند رویش آنطرف بود .. مثل اینکه یک کسی هم این وسط ها بود اعلیحضرت میگفتند که در این مجلس آینده چکارها باید بشود و فلان و از نظر مملکت خیلی چیزها اهمیت دارد و چه قوانینی خوب است که حا ل بررسی بشود و از این جور چیزها با او که نایب رئیس بود داشت صحبت میکرد ، رئیس کی بود و چرا نبود نمیدانم بک دفعه دیدم اعلیحضرت رویشان را بر گرداندند اینطرف و گفتند که حالا بینیم " سوپرازیست " مان چی میگوید ، خانم " سوپرازیست " مان چه میگوید . خوب میدانستند دیگر ، کرارا " از این صحبت ها شده بود من خودم هم در هر فرصتی هرجا دیده بودم از این حرفها زده بودم و یک پیغامی یک وقتی داده بودیم خدمتشان . من فوری از فرصت استفاده کردم و گفتم قربان از همه مهمتر اینست که قانون حمایت خانواده در این مجلس به تصویب بررسد همان نزدیکیها در پاکستان هم یک کاری شده بود ، زمان " بوتو " خیلی کارها میکردند ، خیلی مدرن تر بودند . یک شورائی برای رسیدگی بکارهای خانواده درست شده بود گفتم در آنجا هم یک شورائی برای رسیدگی با مورخانواده و امر طلاق و اینها تشکیل شده ، اتفاقا " یک خانمی بود همسر وابسته نظامی پاکستان که چند سال بود آنجا بود فارسی خوب حرف میزد خانم هم مثل اینکه " اوری زین " ( Origin ) ایرانی داشت خیلی محبوب بودند و مردم می شناختند او هم این نزدیکی بود فورا " دنبالش را گرفت و گفت بله آنجا یک شورا تشکیل دادند که به امور خانواده میرسند آنوقت شریف امامی دید نه خیلی اینجا دارد طرفداری پیدا میشود ، شاه هم دارد روی موافق نشان میدهد گفت قربان قوانینی که مادریم خیلی خوب است از نظر زنان ، زنان وضعشان عیبی ندارد ، چه میخواهند ، چه تغییری میخواهند . من گفتم نه ، در امرخانواده خیلی جاها هست که اصلاح میخواهد . خوشبختانه دکتر معظّمی آمد به کمک من . چیزی آن وسط یک کسی یا خود شاه گفت و یا یک کسی گفت که مذهب و اینها هم پائید دکتر معظّمی گفت آنچه که این خانمها میخواهند هیچ مغایرتی با مذهب نداردو کاملاً قابل قبول است . من خیلی از او متشرک شدم خوب تمام شد و شاه رفت و بعد هم عدل رسید مرا به ملکه معرفی کرد ملکه دوشه تا حرف زد و خانم سفیر انگلیس که پهلویش بود به ملکه انگلیس گفت که خانم دولتشاهی دکتر از دانشگاه " هایدلبرگ " است بسیار این مقدمه ایں بود ما حرف قانون حمایت خانواده را آنوقت آنجا بگوش شاه رساندیم . بعد این ماند و آن زمان نمیدانم چی شد که باز ما این را نتوانستیم به مجلس بدهیم ، یعنی که خوب دیگر آن موقع خیلی مسائل مختلف بود در مملکت و الان درست یاد نیست این مجلس چندم بود نمی توانم بگویم دوامی هم کرد یانکرد بعلاوه وزرای دادگستری و نخست وزیرها اینها راه دستشان نبود ، تازه آن کارهایی که ساده تر بود برایتان گفتم که دکتر اقبال که نخست وزیر بود قبول نکرد یک تفر

باھيئت ايران به سازمان ملل برود اينکه يك مسئله مهمی بود . بعد هم نه که اين برنامه های بزرگ رفرم ايران در پيش بود همه سرگرم آن بودند و میخواستند محیط را آرام نگهدارند که آن کارها انجام بشود . خوب زنها ، بهرحال بيك صورتی ما فعالیت میکردیم مخصوصاً " از راه سازمان همکاری که اول بود و بعدهم که شورایعالی بود دیگر . بنظرم هفته‌ای يکبار بود که جلسات شورایعالی پيش والاحضرت تشکيل میشد و هي دائماً " هم بوا لا حضرت نق میزديم که اين است و اين است ، فلانکس اينجور میگويد فلان نخست وزير مخالفت میکند شما صحبت بکنيد ، اينها را هم برایشان میگفت همین جريان را هم من بعد برای والاحضرت تعریف کردم که اينطور شد و اعليحضرت تا اندازه اي روی موافق داشتند ولی شريف امامی يك خورده خراب کرد ولی معظمی بهترش کرد .

سؤال : بعد چطور شد که زنها حق راي گرفتند؟.

خانم مهرانگيز دولتشاهی : وقتی که قرار شد که ششماده اصلاحاتی که اعليحضرت میخواستند پيشنهاد بکنند به همه پرسی گذاشته بشود . البته از چندماه پيش مقدماتش بود و صحبت‌ش بود و اينها و اعلام شده بود که کسانی می‌توانند در رفرازند شرکت بکنند که حق راي در مجلس دارند يعني زنها نمی‌توانستند در اينجا شرکت بکنند . ما شروع کردیم به فعالیت و اعتراض از چند هفته پيش . اين طرف برو و آنطرف برو اين را ببين آن را ببين و حرف بزن و اعتراض بكن . روزهفده دي ما با همديگر قرار گذاشتيم که وقتی مبرويم ، يادتان هست ديگر چندين سال بود که رسم بود ميرفتيم سر آرامگاه رضا شاه و گل می گذاشتند بعد می آمدند عصرش هم مراسمی بود و والاحضرت می آمد و گاهی هم ملکه ها ، حالا هر کدام که بود می آمد و از سال ۱۳۴۶ ميرفتيم سر آرامگاه رضا شاه و گل می گذاشتند بعد می آمدند عصرش هم مراسمی دیگر رسم شده بود که جشن هفده دي گرفته میشد . جمعیت‌های مختلف می گرفتند . آنسال که سال ۱۳۴۱ بود ما قرار گذاشتيم چون روز هفده دي جلوی زنها را نمیگرفتند و می‌گذاشتند هر کاری بکنند ، برونده بیايند ، جشن بگیرند و اين چيزها . ما قرار گذاشته بودیم خيلي هم جمعیت آمده بود از آرامگاه تصمیم گرفتيم همه بیايند برويم توی نخست وزيری . خوب جسته گريخته لابد نخست وزيری هم فهمیده بودند چون ما با آن شدت که قايم نكرده بودیم ، تصمیم گرفته بودیم که برويم ، نمیخواستند هم که جلویمان را بگیرند چون ما در حدود سیصد ، سیصد و پنجاه نفری که آمدیم جلویمان را نگرفتند ما آمدیم توی نخست وزيری توی پله ها و راهرو و اين راهروي اينطرف که سالن انتظار بود حتى توی حیاط . يواش يواش دیدیم يك عده‌ای از رفقايمان نمی آيند ، يعني چه چرا نمی آيند ، پيدايشان نیست ، و بعد بما گفتند از يك

از سرچهار راه پلیس‌ها اتوبوس‌ها را بر میگردانند .. دیگر لابد از اینجا دستور داده بودند که بیش از این دیگر نگذارید آدم باید ولی بقدر کفايت مانع است وزیری را تسخیر کرده بودیم و می‌گفتیم ما میخواهیم نخست وزیر را ببینیم . اولی که ردمان میکردند و میگفتند نخست وزیر نیست و یک وقتی گویا میخواستند از پنجره از نردبان نخست وزیر را رده‌کنند که برود ، مثلاً " ساعت دو بود یا چه بود دیگر و او میخواسته که برود . خانم تربیت خوب زرنگ بود خدا بیامرز یا واقعاً " بقصد اینکه برود تو و دور و برها ببینند که چیه یا اینکه اتفاقاً " توی باغ بود و می‌بینندو می‌رود آن جلوها راه می‌رود و چند نفر را هم صدا میکند و می‌رونند آن جلوها قدم میزند و نخست وزیر می‌ماند توی اطاق .

سؤال : علم بود نخست وزیر ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : علم بود . ما حالا اینجاها حرف میزدیم چکارها باید کرد ، بعضی‌ها می‌گفتند روزنامه‌ها چرا نمی‌گویند یکی دیگر می‌گفت این روزنامه‌ها فقط فکر تیراز هستند نمیدانم ملاحظه میکنند حرف‌مارا درست نمی‌نویسند ، گرچه اگر می‌نوشتند به تیرازشان کمک می‌کرد . بعد چرا نخست وزیر نمی‌آید ؟ حالا بعضی از آنها دیگر مثلاً " معاونی یا کس دیگری می‌آمد می‌رفتند و مراقب ما بودند . بالاخره مجبور شدند که نخست وزیر باید توی ما ، آمد و حالا پالتلویش را پوشیده کلاهش در دستش است و میخواهد برود . آمد توی سرسرا و ماعده‌ای رفته‌یم دورش و حرفها یمان را زدیم گفتیم چرا شما بحرف ما گوش نمیدهید گفت بله من نمیدانستم که شما تشریف می‌آورید که من وقت بگذاریم برایتان ، کار داشتم و این چیزها و بعد دیدند اینجا خیلی شلوغ است همه می‌ریزند و گفتند بفرمائید توی اطاق یک چند نفر نماینده بیایند . نخست وزیر رفت توی اطاق و یک چند نفر از مها هم رفته‌یم تو و گفتیم بله اینطور است چرا نمی‌گذارید مارای بدھیم این حق ماست به ندای شاه ما جواب بدھیم

سؤال : با خود علم صحبت کردید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : با خود علم

سؤال : با معاونش و اینها صحبت نکردید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : معاون و اینها هم بودند آنجا ، بله از معاون‌ها و از

وزراء هم بودند، بعضی آنجا ولی خود علم بود که ما با او حرف زدیم.

سؤال : پذیرفت شمارا ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله دیگر ما رفتیم توی اطاق و دیگر ناچار شد. آنجا بیرون هم خیلی شلوغ نمیشد همه میریختند و نمیشد بعد نخست وزیر گفت بفرمائید تو یک چندتا نماینده بیایند، ما هم چندنفری که اول گرداننده های اینکار بودیم رفتیم تو.

سؤال : یادتان نمی آید کی ها بودید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : والله فکر میکنم دونفر را که خوب یادم است خانم صفوی نیا و خانم صوفی بودند دیگر لابد خانم فیروز هم بوده شاید ظفر دخت اردلان هم بوده درست یادم نیست میدانم یک شش هفت نفری محوظه بودیم که رفتیم تو . او هم دیگر چه بگوید ، گفت خیلی خوب من مطالعه میکنم و با هیئت دولت مشورت میکنم که ببینیم چکار میشود کرد ، آخر قانون اینست که چیز مجلس است که هرکس که برای مجلس رای میدهد اینجا هم رای بدهد ، من گفتم که نه این چیز دیگریست و این یک مسئله مهمی است که شاه از تماام ملت خواسته و ما هم میخواهیم در این رای گیری شرکت بکنیم . چون خودمان میدانستیم که این مقدمه بقیه میشود . گفت من مطالعه میکنم دیگر . ما هم دیگر نمی خواستیم بیش از این پیله کنیم ، میدانستیم که این الان نمیتواند قانون بگذراند و متفرق شدیم و رفتیم . دنبال این ما همینطور مرتب در تلاش بودیم جلساتی داشتیم و ماتوی محل جمعیت‌ها یمان جمع میشدیم و آن موقع اطلاعات بانوان هم یک جمعیتی تقریباً درست کرده بود آنها هم با ما همکاری داشتند . یک روز هم قرار بود جلسه توی هیئت اطلاعات بانوان داشته باشیم و کار خیلی بالا گرفته بود و سخت زنها مشغول این فعالیت‌ها بودند . یک روز من توی خانه بودم دیدم که یک آقائی آمده میخواهد مرا ببیند و میگوید من رئیس سازمان امنیت تهران هستم .

سؤال : کی بود اسمش را میدانید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : یک سرهنگی بود، اسمش یادم نیست . من این آقا را قبل " هم دیده بودم بعد برایتان میگویم که بمناسبت آن نمایشگاه بین المللی آن موقع دیده بودم . آمد و گفت خانم دولتشاهی این فعالیت و اینها چی است و فلان و اینها ،

گفتم ما آقا فعالیت مان چیز پنهانی نیست همین هاست که علتنی است و ما داریم تقلای میکنیم برای اینکه برای زفراندم رای ندهیم . گفت خوب میدانید که دولت مخالف شما نیست اما یک طوری باشد که یک آرا مش برقرار باشد و چیزها بهمنزد ، چونکه خوب میدانید مخالفینی هستند برای اینکار واينهارا وسیله قرار ندهند که بکار خودتان لطمه بخورد ، گفتم نه اگر راهنمائی چیزی داشته باشید ما حرفی نداریم که گوش بکنیم بشترطی که نخواهید بكلی جلوی کارمان را بگیرید . گفت خیلی خوب ، پس من با شما در تماس میمانم . گفتم ما کارمان هیچ چیز پنهانی ندارد و اگر هم میخواهید به بعضی از جلساتمان شما بیاید . بعد من فوری برفاخا خبر دادم که خانم با مداد هم بود . من فوری برفاخا خبر دادم که یک همچنین چیزی شده گفتند خوب کاری کرده ای میخواهند بیایند بیایند ما که کار خلاف اساس مملکت تمیخواهیم بکنیم . "ضمنا" در این جریان و این تقلایها نخست وزیر بواحد احضرت گفته بوده و خواهش کرده بود که والاحضرت نگذارند که ما این کارها را بکنیم . والاحضرت هم بمنا گفتند . اما یواشكی وخصوصی ، نه در جلسه عمومی ، بواحد احضرت گفتم که والاحضرت بنام شورای عالی ما کاری نمیکنیم اما بگذارید که بنام جمعیت هایمان بکنیم ، ۵ ، عتا ازما بعضی از جمعیت ها هم هستند خیریه و بریه هستند و می گویند ما کار سیاسی نداریم ولی چندتا از ما ها مسئولیت را بگردن می گیریم و ما می کنیم ، گفتند خیلی خوب همین کار را می کنم . بعد وقتی که علم پیغام داده بود یا خودش رفته بود پیش والاحضرت و خواهش کرده بود که والاحضرت جلوی کارمان را بگیرند ، ما به والاحضرت گفته بودیم چکارها میخواهیم بکنیم ، آنگر روایی که میخواستیم درست کنیم واينها ، گفت خیلی خوب شما کارهای خودتان را بکنید ، یعنی دیدکه ما واقعا "رعايت احتياط را می کنیم خودش رفت ما زندران ، که دیگر کاری بکارش نداشتند باشند . واقعا " خیلی ژست خوبی کرد آنجا والاحضرت . ماداشتیم آماده میشديم آنوقت یکی از آمادگی های ما بود ، ما میخواستیم درجا هایی که زنها کار میکنند مخصوصا " جا هایی که زنها بيشتر هستند یک روزی را قرار گذاشتیم سوم بهمن ، "گرو" بکنند ، کار نکنند . جا هایی که زن زياد بود مثلًا" بانک ملی بود ، سازمان برنامه بود ، شرکت نفت بود ، همه همینطور خبر داده بودیم ، خبر شفاهی بين همديگر ، بهمه خبر داده شده بود که آن روز "گرو" بکنند بعد هم گفتم که ما نمیخواهیم توی خیابان برویم و فلان واينها برای اينکه يك مشت او باش وارا ذل را میريزند چاقو میزنند و متفرق میکنند ، ماکه آمادگی نداشتیم مثلًا" ۵۰ هزار نفر آدم ببریم توی خیابان ، تازه ۵۰ هزار نفر هم میبردیم باز از اینجور چیزها پیش می آمد و بدتر کار را خراب میکرد . گفتم که داخل ساختمان ها هرکسی باشد بطور خصوصی هم سپرده بودیم يك کاری بکنید که کارهای مهم نماند . مثلًا" يك مشت کارهای



گفتم خیلی خوب پس ما بهر حال کارهای خودمان را کرده ایم و مشغول کارهای خودمان هم هستیم . گفت خیلی خوب . من آمدم به خانها گفتم که بچه ها مثل اینکه ورق به نفع ما دارد بر میگردد اگر دارند آخوند را کنک میزند پس کار ما جلو است . یک روز هم از این روزها پیش از این سوم بهمن یک روز جمعه‌ای بود که ما پا شدیم رفتیم نخست وزیری ، آن هم همین آقا بمن بروزداد ، تمیدانم چی شد آمده بود ، مثل اینکه آمده بود یا شاید همین روز اولی بود که آمده بود که چون من یادم است مثل اینکه این مذاکره توی خانه شد . گفتم که ما این روزها میخواهیم برویم پیش نخست وزیر . گفت چرا همین حالا نمیروید . گفتم الان جمعه است . گفت الان تسوی دفترش است . منهم فوری به خانها خبر دادم و همان روز جمعه پاشدیم رفته نخست وزیری . بعضی ها گفتند که آنجا مثلاً یک نفر بود معاون نخست وزیری کسی مثل اینکه آقای باهری بود ، گفت امروز که جمعه است آقای نخست وزیر که تشریف ندارند ما گفتم ما صبر میکنیم ، تا نه شب جمعه نبوده برای اینکه نمیشد که انتظار داشته باشیم که جمعه باشد . یک روز دیگر بود شنبه ، یکشنبه‌ای چیزی بود . گفتند که تشریف ندارند گفتم که می نشینیم تا تشریف بیا ورند . بالاخره ساعت اداری است لابد تشریف می آورند . مانشیتیم این اطاق و یکشنبه و یک و نیم شدوا این روزها که ما اینطرف آنطرف میرفتیم مادرم خیلی دلواپس میشد چون از آنوقت هاشایع بود که آخوندها و اینها میخواهند بماها اسید بپاشند و این چیزها را بما میگفت که مواطن باش بیرون میروی اسید رویتان می پاشند و منم گوش نمیدادم برای یک همچو چیزی که آدم نمیشد بترسد . خواستم تلفن بزنم که دلواپس نشو و بگویم که کجا بودیم اداره نخست وزیری در کاخ سابق والاحضر اشرف بود من بلد بودم کجا جای تلفن است و توی آن راه رو آدم ، توی راه رو که آدم تلفن بزنم بیرون یک ورقه ای بود پهلوی تلفن ، تلفن داخلی همه اطاقها ، رویش از جمله مال اطاق خود نخست وزیر هم بود . من تلفنم را که زدم با مادرم صحبت کردم که دلتان شور نزد دیر شده ما توی نخست وزیری هستیم بعد تلفن اطاق نخست وزیر را گرفتم یک چیز دورقمی هم بود خودش گوشی را برداشت سلام و تعارف و فلان و اینها و چطور و گفت شما کجا هستید . گفتم توی نخست وزیری گفتم بله ما اینجا منتظریم گفتند که شما کار دارید و اینها ولی ما منتظر هستیم که خدمتتان برسیم . گفت من الان کمیسیون دارم و این حرفها ، آن روز نیامد بیرون بعد هم یک مقدار که ما ماندیم آقای باهری آمد و گفت که آقای نخست وزیر کمیسیون دارند دوشه دفعه هی آمده بود و رفته بود و دستور داده بود چائی بیا ورند و از این حرفها ، گفت که آقای نخست وزیر کمیسیون دارند . دیدیم دیگر بیش از این چه سماحت بکنیم الان هم که او نمیتواند که الان فوری بما وعده بددهد گفتم پس خواهش میکنیم که پیغام ما را با ایشان بدھیم

که ما اصرار داریم که روز ششم بهمن رای بدھیم . گفت بله چشم .

سوء ال : بعد از آن تظاهرات بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : این پیش از تظاهرات بود تظاهرات سوم بهمن آن سوم بهمن بود . چهارم بهمن روزی بود که آقای رئیس سازمان امنیت تهران بما گفت که دم بازارشلوغ است و آخوندها را کتک زده اند . اینهم چهارم بهمن بود، پنجم بهمن که فردا یش جمعه بود ، بنظرم چهارم بهمن بود همان روزها هم مثل اینکه اعلیحضرت رفتند قم و یک نطقی کردند توی میدان جلوی حرم . که گویا آنجا یک عده از آخوندها هم آن روز کتک خوردند ولی خوب این خودش خیلی اهمیت داشت که یک همچو کاری در قم شد . این بود که ما خیلی آمادگی این را داشتیم چون همیشه ما سابقه اینکار را داشتیم که هر وقت میخواستند که یک " اوانتی " به آخوند ها بدهند وجه المصالحه زنها قرار میگرفتند . حالا یک مورد دیگر را هم میگوییم راجع به انتخابات انجمن شهر . روز پنجم که یک جمعه‌ای بود اعلام شده بود . چونکه یک قسمت عمده ای آن مسئله مالکین بود و مسئله تقسیم اراضی بود . گفتند که ارسنجانی که وزیر کشاورزی است آن شب که شب ششم باشد در تلویزیون مصاحبه میکند و خیلی از مالکین اگر میخواهند صحبتی بکنند و پیشنهادی بدهند و اینها بیایند ما بهمیگر گفتیم که ما هم برویم امشب تلویزیون و یقه ارسنجانی را بگیریم که ما فردا باید رای بدھیم . اینجا باز شش نفر بودیم همان هائی که یک فعالیت‌های می‌کردیم و قرار بود هر کاری می‌کنیم با اسم جمعیت‌ها یمان بکنیم ، اسم شورای عالی را بیان نیاوریم . خانم فیروز بود ، عاطفه بیژن بود از طرف جمعیت پرستارها ، از طرف حقوق دانها نمیدانم خانم صفوی نیا بود یا خانم صوفی بود چون غالباً یکی از این دو تا می‌آمدند . من بودم و دیگر خانم پارسا نمیدانم بود یانه بهر حال من یادم است که ما شش نفر بودیم که آن شب رفته بودیم . قبل از قرار شد تلفن بر زنیم به ارسنجانی خبر بدھیم که ما امشب میخواهیم بمانیم و در مصاحبه شرکت بکنیم . خانم فیروز قرار شد تلفن کند ، تلفن زد و او گفت خیلی خوب بیایید و مانعی ندارد . شب تازه برنامه ها که تمام میشد ، آن شروع میشد مثلًا " نه ، نه و نیم می‌بایستی که ما آنجا باشیم . رفتیم آن دم اول آن دم بما گفتند که خبری نیست و ما گفتیم نخیر ما میخواهیم بیاییم و خبر دادیم و بداخل خبر دادند و آقای ثابت گفت که بگذارید بیایند تو . ما رفتیم تو و آقای ثابت مارا تعارف کرد و بر دستوری یک اطاقی و یک وقت رفت بیرون و در را قفل کرد ، درب را قفل کرد و رفت . ما یک مدتی آنجا نشستیم و گفتیم حالا ببینیم چه میشود و چه نمیشود که مارا بکلی

اینجا حبس بکنند ، یک وقتی دیدیم برگشت

سوال : با کلید قفل کرد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آره ، بعد آخر میدانید ممکن بود که ما خیلی شلوغ کاریها بکنیم اینها با ورشان نمیشد که ما همه کار را خیلی با مطالعه و متناسب میکنیم ، که خوب همه جای دنیا زنهای کارهای غریب و غریب کردند دیگر برای بدست آوردن حقوقشان . یکی اینکه ما میدانستیم که در کل کار شاه با ما همراه است .

این خودش خوب خیلی اهمیت داشت ، تازه اگر هم میدانستیم که نیست با جاروجنجال و مثلاً "شیشه شکستن" و اینها که کار پیش نمیرفت ، چه فایده داشت ؟ بهرحال گویا آقای ثابت بعدها تعریف کرده بود یک تلفن میزند به ارسنجانی و ارسنجانی میگوید کی ها هستند . او اسم میآورد این و این و این و اینها هستند و ارسنجانی میگوید دولتشاهی را بپا . چون من خیلی جاها خیلی با او یکی بدو کرده بودم یعنی نه یک و بدو بیخودی ، حالا بعد برا یتان میگویم که ما دو سه روز پیش تسوی اطلاعات بانوان چه اقداماتی کرده بودیم ، بهرحال ارسنجانی میگوید خیلی خوب باشد . آقای ثابت آمد و در را از روی ما باز کرد و گفت تشریف داشته باشید تا بیایند بعد برند همه را توی سالنی که مصاحبه میشد . هم آن صاحبان اراضی و اینها نشستند که میخواستند صحبت کنند این نظرف هم ما . آنها صحبت کردند ، صحبت کردند سوال کردند و جواب داد و ما دیدیم که ساعت دارد دوازده میشود و تمام میشود این مصاحبه و هی ساعت هایمان را نگاه کردیم و اشاره کردیم به آقای وزیر و بالاخره بنظرم قبل از اینکه مصاحبه بکلی تمام بشود گفت خوب زنهای خیلی وقت است معطلند و بینیم اینها چه فرمایشی دارند ، ما شروع کردیم حرفاً هایمان را بزنیم که چرا ما نباید رای بدھیم مگر ما مردم این مملکت نیستیم و همان روتایی هایی که این همه زحمت میکسند توی دهات که الان میگویند که باید صاحب زمین بشوند ، بیشتر زحمت ها روی دوش زنهای است و توی شهرها و چه و فلان و اینها . او گفت بله روستایی ها که خیلی زحمت می کشند واقعاً حق شان است که رای داشته باشند . وما گفتیم که خوب ببینید ، اتفاقاً مثل اینکه این حرف را من زدم ، یک ایرادی هم داشتیم بهمان قانون اصلاحات ارضی و گفتیم که قوانینی که بضرر زنهای است همه سرجایشان هست ، این یکی بنفع زنهای بود که حق مالکیت داشتند در قانون اسلام و قانون مدنی و مالک مال خودشان بودند و میدانستند دارند چکار میکنند این را هم که دارید از بین میبرید . گفت ما مسئول آنها دیگر نیستیم ، گفتم خوب مسئول آنها دیگر نیستند ولی میتوانید این را که مسئولش هستند ، تا آنها دیگر درست نشده ، اثلاً این را

خراب ترش نکنید گفت ببینیم و میرویم و مطالعه میکنیم بعد با مسئله حق رای فردا را آوردهیم پیش گفتیم ما فردا میخواهیم به ندای اعلیحضرت چواب بدھیم و اعلیحضرت از ملت ایران خواسته اند و ماه مزو ملت ایرانیم و نمی توانیم مارا سوا بکنید، یک خورده که این بحث ها را کردیم زنها اینقدر رحمت میکشند و فلان واينها و گفت بله، چون خودش وزیر کشاورزی بود میخواست بیشتر در جنبه روستائی ها حرف بزند، گفت بله بعقیده منهم زنها روزنای خیلی رحمت می کشند و واقعاً "باید حق رای داشته باشند . ما خوشحال شدیم که این یک وعده‌ای داد. گفتیم خوب پس شما چکار میکنید . گفت من امشب با دولت صحبت میکنم . امشب با دولت صحبت میکنم یعنی صبح دیگر ما حق رای داریم ما پا شدیم دویدیم همه مان خانه هایمان آمدیم از در بیباشیم بیرون دیدیم خانم تربیت دارد میآید تو . خانم تربیت توی خانه اش پای تلویزیون بوده این را شنیده خوشحال شده آمده اینجا که مثلًا" ماهارا ببینند بماتبریک بگوید ما همه رفتم خانه و تا آن صبح ماه تلفن زدیم ، پیش هم گفته بودیم هر کسی بچند تا تلفن میزند آنها هر کدام به کسان دیگر که صبح زنها بدانند که باید بیایند دم صندوقهای رای . صبح اعلان کردند که زنها هم رای میدهند ولی در صندوقهای جداگانه پیدا بود که از روز پیش یک خورده آمادگی داشتند . جلوتر هم نمیخواستند اعلان بکنند . میخواستند دم آخر اینکار بشود برای اینکه در تهران حسابی صندوقها آماده بود . اما در شهرستانها که آماده نبودند و صبح تلگراف شده بود به شهرستانها خیلی جاها هولکی هرچه گی آوردنده مثلًا" شهرستان های کوچکتر که تازه بعد از ظهر خبر رسیده بود مردم این سبدهای اشغال را هم که تویش کاغذ خورده میریزند اینهار ابرداشت بودند فوری رویش کاغذ چسبانده بودند واينها و صندوق رای درست کرده بودند . واقعاً " به نسبت مدت کوتاهی که مردم وقت داشتند خیلی خوب استقبال شده بود و نباید فراموش کرد که همه جا که زنها رای میدادند این با حضور مردها بود . مردهایشان و فامیلشان و همکارهایشان میدیدند و کسی مخالفتی نمیکرد . پس در واقع مردم رای دادند به حق رای زن . آنوقت ما خودمان چند نفر میرفتیم به این جاهای مختلف که رسیدگی بکنیم ببینیم وضع چه هست و مردم می آیند و رای میدهند یانه . مثلًا" شور تاکسی ، پرتقال فروش این کسbe خیابان اسلامبول همه خوشحال بودند بما تبریک می گفتند و ما می گفتیم شماها راضی هستید می گفتند بله شما خواههای ما هستید برای چیه نباید شما حق رای داشته باشید شما خانمهای تحصیل کرده چرا نباید حق رای داشته باشید . واقعاً " این طبقات مردم جور عجیبی استقبال میکردند . یک جای بیکی از این حوزه ها رفتم دیدم که میگویند اینجا یک خانم کارگری اینجا بود میخواست با شما صحبت کند . اعتراض داشت به آقای وزیر کشاورزی . گفتم خوب حالا متسافانه ماندیدمش . اتفاقاً " در یک حوزه دیگر

یک وقتی که من می چرخیدم دیدمش ، گفت خانم دولتشاهی برای چه آقای وزیرکشا ورزی میگویند فقط زنهای روستائی زحمت می کشند مگر ما زحمت نمی کشیم ما هم خانه مان را اداره می کنیم هم بچه هایمان را نگه میداریم هم توی کارخانه کار میکنیم این کارخانه ها بدست ماها دارد می چرخد . بقدرتی این زن کارگر قشنگ حرف زد ، گفتم بله شما حق دارید من پیغام شما را میدهم به آقای ارسنجانی . ( پایان نوار ۶۴ )

### شروع نوار ۶ ب

بله این جریان شرکت در آن رای گیری انتخابات بود ولی یک جریانی همان روز پیش آمد که یک مقدار برای ما مشکل بیار آورد . ساعت ۱۱ وزیر کشور که همان تیمسار عزیزی خودمان بود ، بعدها قوم و خویش شدیم آن موقع نبودیم دخترش الان زن داشتی من است . تیمسار امیر عزیزی که وزیر کشور بود توی رادیو صحبت کرد گفت رای زنهای بحساب نمی آید . حالا خیلی ها متوجه نبودند و داشتند میرفتند رایشان را تسوی صندوق جدا میریختند ولی یک عدد آدمهای باسواتر و فهمیده ترواییها باماها ایراد میگرفتند مثلًا " توی خیابان آن روزها همه همیگر را میدیدیم برミخوردند بماها ایراد میگرفتند که پس شماها چکار کردید مگرمسخره است این چه مسخره بازی است ما آمدیم رای دادیم حالا میگویند بحساب نمی آید فلان واپسها . گفتم بابا چون حال رای تان را بریزید بالاخره یک روزی یک جوری میشود دیگر آخر سر هم چی چی بحسب نمی آید صندوقها جدا بود بعد شمردن گفتند اینقدر ملیون رای مردها بود سیصد و شصت و چند هزار هم رای زنهای بود خوب این را شمردن دیگر . حالا قاطی هم نبود البته مسئولین امور هم خوب کاری کردند اگر قاطی میشد بعد ممکن بود کسانی این آراء را باطل بکنند و بگویند کسانی رای دادند که حق رای ندارند مطابق قانون و آراء مخدوش است ، آنها حق داشتند که یک همچنین کاری را بکنند . آن موقع آن حرف وزیر کشور یک مقدار لطمہ بمالد . بلاfacله وقتی که همه جا مخابره شده بود که زنهای دارند رای میدهند یک عدد از دوستان بین المللی ما بما نامه نوشتند وتلگراف زدند و تبریک گفتند من چندتا نامه تبریک داشتم که ما موفق شدیم که حق رای گرفتیم . پشت سرش که این را شنید م پشت سر آن نامه ها یک نامه دیگر آمد که ای وای ما خیلی متأسف شدیم این چه جوری بود مگر شما را گول زدند . چطور حق دادند بعد پس گرفتند این حق را . آنها که نمیدانستند جریان چه بوده . مابانها نوشتبیم که نه مانگران نیستیم مرحله به مرحله جلو میرویم این یک حق رای بود که هنوز از مجلس نگذشته وحالا هیچ ضرر ندارد و ما داریم دنبالش را می گیریم . البته ما هنوز داشتیم اقدام می کردیم که حالا این که کافی نیست این که حق رای نشد باید

رسمیت پیدا کند . آن موقع مجلس نبود و خیلی کارها که لازم بود در مملکت پشود طبق لایحه های قانونی از هیئت دولت میگذشت که این ها باشد هر وقت که مجلس دائر شد این لواجح برود در مجلس که بعد وقتی که خودمان توی مجلس بودیم شش مددخورده ای از این لایحه ها بود که آمد . پس لازم بود که فعلاً "هیئت دولت حق رای زنه نارا تصویب بکند تا اینکه زنه بتوانند شرکت بکنند ما دائماً" گوش بزنگ بودیم که ببینیم کی چه خبر میشود . از این طرف هم اقدام می کردیم ، میرفتیم می آمدیم ، صحبت میکردیم یک مقدار یقه ، خود ارسنجانی را می گرفتیم چون می دیدیم او یک آدمی است که مدرن فکر می کند و الان هم یک مقدار دست اندر کار این کارهای پیشرفتی و مدرن است . امیدمان با و بود بشما گفتم که آن روزهایی که همین خبرها بود وهمه اش صحبت از اصلاحات ارضی بود که این چه میشود و چه جوری میشود و سهم مالک چه میشود و سهم زارع چه میشود و حق مالک پایان نمیشود و این حرفها . یک روز توی دفتر مجله اطلاعات بانوان یک عده زیادی را دعوت کرده بودند و آقای ارسنجانی آمد که صحبت کند . یک مقدار صحبت کرد و بعضی سوال ها از اولی کردند و یک وقتها یک جوابهای سمبلی میداد و خانمهای برایش دست میزدند یکدور من گفتم که خانمهای چرا دست میزند آقا وزیر شما را دست می اندازد ، با این جوابهایی که میدهد چرا برایش دست میزند ارسنجانی هیچی نگفت آنجا توی جلسه هیچکس نمی آمد به آقا وزیر این جور اعتراض بکند . این بود که میدانست که من یک آدمی هستم که یک موقعی اگر لازم باشد حرفم را میزنم ولی توی تلویزیون چیزی نگفتم اعتراضی نکردم فقط حسابی ایستادیم سر حرفهایی که میخواستیم بزنیم من ارسنجانی را آدم روشنی میدیدم و اتفاقاً خوش می آمد با او حرف بزنم و بحث کنم و اینها . چون آدمی بود که میشد با او بحث کرد چون همانطور که گفتم یکدفعه دعوتش کرده بودم به جمعیت راه نو که همکارها یش نگذاشتند بیاید معلوم شد که تلفن زدند و گفتند نباید ، ترسیدند که خانمهایی که اینجا هستند زیاد با و اعتراض بکنند بهرحال این بود جریان .

سؤال : بعد این حق رای زنه از تصویب قانونی گذشت ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آنوقت گفتم ما گوش بزنگ بودیم ببینیم چه وقت خبری میشود روز هشتم اسفند یک کنفرانس اقتصادی داخلی در تهران قرار بود افتتاح میشد در سالن مجلس سنا هم بود که شاه آنجراء افتتاح بکند بعد بالاخره یک مسئله مملکتی است و آدم علاقمند است و نشسته بودم اتفاقاً توی محل جمعیت راه نو نشسته بودم رادیو هم روش بود داشتم رادیو را گوش میکردم نطق شاه را گوش میکردم . شاه حرف

زد و حرف زد و حرف زد و بیک جائی رسید که گفت که در آتیه این کشور، کشور آزادستان و آزاد مردان خواهد بود... گفتم خوب این خوب حرفی است که شاه زده گوشمان را تیز کنیم ببینیم پشت سرچه میگوید برای اینکه توی کنفرانس اقتصادی لزومی نداشت که این حرف را بزند اگر زده پس میخواهد دنبالش یک چیزی بگوید بعد ما بیشتر گوش کردیم و دیدیم پشت سرچه میخورده که حرفهای دیگر زد دوباره آمد و گفت که بله دیگر باید زنها حق رای داشته باشند و این ننگ را هم از دامن اجتماع ایران، این آخرین ننگ را هم پاک بکنیم و باید زنها در آتیه دارای حق رای باشند. خوب دیگر این حرف را که شاه زد پیدا بود که دیگر کار تمام است و تلفن‌ها کار کرد من دلم میخواست باقی نطق را گوش بکنم نمیشد دائماً "تلفن میزدم بعضی‌ها بمن تبریک می‌گفتند و بعضی‌ها می‌گفتند حالا چکار می‌کنیم گفتیم خوب باید بیک شکای یک قدردانی بکنیم و یادم است یک روز چهارشنبه ای بود، بعد در آن موقع دکتر خانلری وزیر فرهنگ بود بمن تلفن زد گفت خانم دولتشاهی یک عده ای.... حالا شاید خودشان میخواستند که "ارگانیزه" بکنند بهرحال او بمن این جور گفت، گفت که یک عده ای از خانمهای فرهنگی‌ها میخواهند بیک شکای از اعلیحضرت تشکر بکنند. من فکر کردم که خوب است با شما تماس بگیرند و ببینند که چکار بکنند. گفتم بله ما هم با یک عده ای از خانمهای جمعیت‌هاalan در تماش بودیم خیلی هم خوب و با فرهنگی‌ها باهم همکاری می‌کنیم و چکار بکنیم و چکار نکنیم و با دربار مشورت بکنیم... خودمان باهم مشورت کردیم و گفتیم بعداز ظهر برویم دم کاخ شاه منزل شاه هم توی این کاخ گوشه ای بود.

سؤال : شهر بودند هنوز ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله آن موقع شهر بودند. منزلشان توی همین کاخ گوشه ای بود که اسمش را نمیدانم کاخ مرمر بود یا چی بود ؟

سؤال : کاخ اختصاصی نه ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : کاخ اختصاصی، بله آن کاخ اختصاصی بود آن کاخ مرمر در واقع دفتر بود آنطرف بود، طرف مقابل همه هم‌دیگر را خبر کردند و با تلفن و اینها و بعداز ظهر ما رفتیم دم کاخ اختصاصی، مردم یعنی زنها پر بودند. ازقرار معلوم چهارشنبه‌ها نهار اعلیحضرت میروند منزل خواهر کوچکشان والاحضرت فاطمه. با یشان خبر میدهند که خانمها آمده‌اند دم قصر و میخواهند از شما قدردانی بکنند

و تشکر بکنند و اینها . اعلیحضرت میا یند از منزل والاحضر فاطمه حالا یا زودتر از معمول می یایند یا همان ساعتی که قرار بوده و منتهی لابد دیدند توی کاخ اختصاصی نمیشود گفتند همه بروند توی باع کاخ مرمر . ما همه رفتیم توی باع کاخ مرمر عکس خیلی قشنگی گرفتیم آن عکیش هست نمیدانم من اینجا دارم یا نه شاید توی آلبومها یم داشته باشم یک جائی توی بعضی کتابها هست . اعلیحضرت هم رفتند توی کاخ طبقه بالا توی پنجره و آمدند توی پنجره و دست تکان دادند وزنها هم هلهله کردند و تشکر کردند و تمام شداین مراسم و آن روز باین طریق گذشت . حالا دیگر ما منتظر بودیم ببینیم دنبالش چه میاد . تابستان آن سال ۱۳۴۲ من یک برنامه ای داشتم که قرار بود بروم امریکا .

سؤال : سال ۴۲ بود که این اتفاق افتاد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه این جریان ۴۱ بود یعنی بهمن ۴۱ رفراندم بود اسفند ۴۱ روزی بود که این صحبت را در مجلس کرد . دیگر این آخر سال ۴۱ بود حالا رفتیم توی ۴۲ . یعنی یک چندماهی فقط فاصله شد و ...

سؤال : این بعداز شلوغی خمینی بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه .

سؤال : آن خرداد بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه ، آمدیم توی ۴۲ من یک مسافرتی در پیش داشتم یک دعوت داشتم امریکا . میدانید آنوقتها یک دعوتها ی میکردند امریکائیها از خیلی جاها میکردند از خیلی کشورها میکردند یک برنامه هائی داشتند ، " گرنت " میدادند و اینها " لیدرز گرنت " داشتند که مثلاً " فرض کن سردار فاخر را دعوت میکردند روی " لیدرز گرنت " بود و اینها مادیدیم که یک دعوت خبر دادند برای من آمده و من را در لیدرز گرنت دعوت کردند اول بار بود که یک زنی را در ایران در این برنامه دعوت میکردند من آن موقع رئیس جمعیت راه نو بودم ضمیماً هم نماینده ایران در شورای بین المللی بودم . در سال ۱۹۶۳ یعنی ۱۳۴۲ که قرار بود کنفرانس شورای بین المللی در واشگتن تشکیل بشود ضمیماً هفتاد و پنجمین سال تاسیس شورای بین المللی هم بود چون شورای بین المللی اولین سال تاسیس را در واشگتن گرفته

بودند و همان موقع شورای زنان واشنگتن هم تشکیل شده بود درواقع آنسال شورای زنان واشنگتن جشن هفتاد و پنجمین سال خودش را می گرفتند و چشم هفتاد و پنجمین سال شورای بین المللی را آن اوایل کار بود و هنوز من نمیدانستم تاچه حد میتوانم بروم یا نه ولی خوب خیلی امیدوار بودم چون من نماینده ایران بودم در آنجا وسیه سالی بود که شرکت کرده بودم آن خانمهای امریکائی که در همین شوراهای مسا بودند خوب اینها ارتباط داشتند مثل خودمان که توی مملکت خودمان مثل "میدانیم که دانشگاه بیک کسانی بورس میدهد و ما اقدام بکنیم که بدنهند . اینها هم با دستگاه وزارت خارجه شان تماس می گیرند میگویند این آدم اینست اینست . از مملکت خود شان درشورای خودشان اینجور است گفته بودند :

"یعنی مثل" یکی از همکارها بیش هست و یکی از کمک هایش هست که بعضی ها آنجا برای آن شاخ و برگ درست کرده بودند که مثل "من گفتم ( Assistant ) ..... آسیستانم ، حالا اگر هم تازه می گفتم من چیزی ندارم من خودم چیزی نگفته بودم . میدانید آدمهایی که میخواهند شکرآب درست بکنند . بعد هم من برای والاحضرت تعریف کردم که چه جوری شد مراد دعوت کردند من اصلاً نمیدانستم آنها چه گفته اند و مرا چه جور معرفی کرده اند . و خواسته بودند بمن آنسال یک "گرنت" بدنهند چون خیلی هارا از ایران دعوت میکردند که من ضمناً بتوانم به واشنگتن بروم و در این کنفرانس شرکت بکنم . بعضی ها برای اینکه میخواستند جلوی رفتن مرا بگیرند بوالاحضرت می گفتند خوب میخواهد چکار کند که آنجا جمعیت زیاد بفرستیم عده زیاد هم بروند با هم دعوا بیشان میشود ، خانم یارشا طر در نیویورک هست بگوییم از همانجا برود خرج زیادی هم نمیشود . یک نفر برود خوب کافی است . والاحضرت هم گفته که خوب خانم یارشا طر میرود برود ، اما خانم دولتشاهی هم باید برود ، ضمناً یک عده دیگری هم دلشان میخواست بیایند بخرج خودشان . من بوالاحضرت گفتم که اجازه بدهید اینها هم بیایند . والاحضرت می گفت که ، همان طور که بایشان گفته بودند ، که اگر عده زیاد باشد و با هم نسازند چکار میکنید ، من گفتم یعنی چه والاحضرت برای چه با هم نسازند . آخر احتمال داشت خودش هم بیاید ، گفتم مخصوصاً "اگر خودتان تشریف بیا ورید خوب یک هیئت هشت هشت نفری باشد بهتر است که خودتان در راس یک هیئت هشت هشت نفری بروید اینها هم که خرجی برای شورا ندارند میخواهند بخرج خودشان بیایند . چندین نفر میخواستند بیایند گفت خوب ، و اول بار بود که والاحضرت میخواست در یک همچنین کنفرانس شورای بین المللی شرکت بکند ، بعد من بایشان پیشنهاد کردم که در آن روز سخنرانی بکنند اول می گفت نه من "شای" هستم من نمی توانم سخنرانی بکنم من می گفتم والله خیال میکنید خیلی خوب می توانید ، شما

فرانسه حرف میزندید خوب آنجا هم فرانسه حرف بزنید ، گفتم میخواهید من یک روزیک چیزی میآورم یک ضبط صوت میآورم شما آن تو صحبت کنید بعد خودتان گوش کنید ببینید که خیلی هم خوب است ، گفتنه حالا ببینیم واینها ، بهر حال بعد راضی شده بود و تصمیم گرفته بود که صحبت هم بکند . اتفاقاً "سراین صحبت هم من یک روز یک بلائی کشیدم با آقای رهنما ، برای اینکه سخنرانی والاحضرت را آقای رهنما تهیه کرده بودند . من حالا بعداز آنی که رفته بودم امریکا حالا یک تکه جستیم جلو . رفته بودم نیویورک ، جزو همان برنامه گردشم در آمریکا ، یک گردش بازدیدو مطالعه . والاحضرت به رهنما گفته بودند که نطق مرانشان خانم دولتشاهی بده ، ما نشسته بودیم و میخواندیم خوب متهم فرانسه ام ضعیف است ، بالاخره بزرحمت می فهمم باید یک "افور" ( Effort ) بیشتری بکنم ، تلاش بیشتری بکنم تا بفهمم و این نطق را آقای رهنما یک طوری نوشته بود مثل اینکه نماینده دولت ایران در سازمان ملل دارد صحبت میکند . من گفتم که این این جوری نمیشود باشد . چون من فرانسه ام ضعیف است نمی توانستم بخود زبان فرانسه بگویم که این باید چه جوری باشد ، خیلی ، دو سه ساعت ما سراین بحث کردیم تا بالاخره سریعی تاریخ ها حرف داشتیم ، همین ششم بهمن و هشتم اسفند و فلان واینها که بالاخره درست شد . اینها توصیه کرده بودند و برای من دعوی آمد ، آنها سوءالکرده بودند از آنجا یعنی از سفارت امریکا که این آدم که هست واجد چه شرایطی است . یک مستر "پاول" بود که نفر بعداز سفیر بود خانمش را هم من میشناختم . به مستر پاول گویا رجوع کرده بودند که اظهار نظر بکند و آنها هم خیلی خوب اظهار نظر کرده بودند . این خانم پاول بچه اش با بچه والاحضرت فاطمه کودکستان ، هم کلاس بودند من گاهی اوراخانه والاحضرت فاطمه میدیدم . آن خانم با وگفته بود که از امریکا سوءالکرده اندومن از راه آنها شنیدم واینها هم خیلی خوب نظر دادند . بالاخره ما را دعوت کرده بودند ، دیگر تاریخش تا اندازه ای دست خودم بود تاریخی که آنجا میرسیدم من از اینطرف حرکت کردم رفتم اروپا آمدم پسرم را دیدم لابد ، یک سری بدفتر شورای بین المللی در پاریس زدم و آنوقت رفتم واشنگتن . واشنگتن هم برنامه مراجوری گذاشته بودند ، دو ماه من آنجا دعوت داشتم که یک مقدار اول بباییم این قسمت شرق اول برنامه هایمان را اجرا بکنیم ، در نیویورک وجاهاشی که میخواستند مرا ببرند ، چون من گفته بودم چه چیزها را میخواهم ببینم و چه موسساتی را میخواهم ببینم ، از زندان زنان توشیش بود تا هرچه را که خیال بکنید . یک چیزهاشی را هم آنها پیشنهاد کردند و حتی من وقتی برنامه را دیدم گفتند اینها زیاد نیست گفتم نه آنجا با هم دیگر صحبت کردیم یک چیزهاشی را هم اضافه کردیم ، بعداز اینکه قسمت شرق امریکا را آمدیم و در نیویورک هم به نطق والاحضرت رسیدیم . یک خانم امریکائی هم بودکه میخواست

والاحضرت را ببیند ، اورا بردم پهلویش بعد برگشتم واشنگتن . کنفرانس را در واشنگتن بودیم و بعد از کنفرانس رفتم بطرف غرب پله به پله جاهاei را که می بایست ببینم تا سانفرانسیسکو . من آنوقت قاعدها<sup>۱</sup> ، می بایست برگردم بایام . باینها گفتمن من که دیگر تا آنجا میروم نگذارید که من برگردم ، ومن از آنطرف میروم . بليت مرا ترتیب بدھید اگر هم تفاوت دارد من خودم میدهم که از آنطرف بروم بهها وائي و بروم زاپن و هنگ گنگ و از آنطرف بروم . گفتند خيلي خوب مانع ندارد بنظرم يك مختصر تفاوت هم داشت از من نگرفتند . واين بود که من يك برنامه طولانی آن سال تابستان داشتم سه ماه سه ماهونیم من خارج بودم و در آن جريان خرداد من نبودم ، من تازه رفته بودم . وقتی برگشتم دیدم بعضی ها يك چيز میگويند اما حرف نمیزنند آدم میگويد چه بوده چکس حرف نمیزنند با آدم . بعدها می فهميتم جريان آخوندها و خمینی و اينها آن سال در خرداد ۴۲ بود . من از آنطرف که می آمدم يكی از دوست هایم ، همان لوسای حمزی که حالا لوسای پیرنیا بود شوهر کرده بود ، هنگ گنگ که من رسیدم بمن نوشته که چون با و گفته بودم که چه هتل میروم آنجا بمن کاغذش رسید نوشته بود که اينجا بحبوحه انتخابات است و خانمه هم دارند شرکت می کنند و تو دیگر زياد آنجاها نمان و بیا . من پيش خودم گفتم ، اينها حالا پيش خودشان خيال میکنند که ما حالا وکيل ميشويم ، آه حالا تازه می گذارند که ما برويم راي بدھيم حالا ما که نميتوانيم راي بیاوريم که وکيل بشويم برگشتيم ديدم همه در فعالیتند و ما هم شروع كرديم بفعالیت و يك جلساتى تشکيل ميداديم خانمه را تشویق ميکرديم حالا که حق راي داريم برويد و شرکت بكنيد و زياد هم شرکت بكنيد و از اين حرفيها . راجع باین موارد ششماده انقلاب صحبت ميکرديم و اينها ، تا اينکه قرار شد که کنگره آزاد زنان و آزاد مردان تشکيل بشود . توی کنگره هم خوب خيلي از ماها ميرفتيم و توی کنگره يك هيئتي را معين كردند که بروند رسيدگي بكنند بين کانديداها . پيش از آن ، همان دوستم لوسا بمن گفته بود که اقدام می کنی ، چه اقدام می کنی ؟ گفتم حالا ببینم و آن خودش با يكی از آشناها يش صحبت کرده بود که صلاح هست و چکار باید بكندو او هم گفته بود که يك عريضه بنويسيد بشاه و اجازه بخواهيد که شرکت بكند ، گفتم خيلي خوب . من يك عريضه نوشتم و نوشتم که هرجور که اجازه بفرمائيد يا از کرمانشاه و ياز تهران من شرکت بكنم . گويا چند تا عريضه بوده در آن موقع و آن آقا داده بوده حضور شاه يكی دونتارا انداخته بوده آنجا و اين يكی را نگه داشته و يك خورده رویش فکر کرده است . با آن آدم آن موقع چيزی نگفته بود ولی بعد ما شنیديم که صحبت شده که ساواک گفته که اين خانم که خواهر زن مظفر فیروز است . اي دادوبينداد چکار باید کرد با اين جريان . من خودم که خوب کاري نداشتمن که بكنم چه بگويم ،

بکسی مکرر که صحبت شده ، خودشان گزارش دادند آن موقع به ملکه ثریا که این کارش شسته و رفته است و عیبی ندارد . اتفاقاً " یک وقتی هم ارتشد هدایت بمن بعدها گفته بود که اتفاقاً " ما گزارش داریم از شما پنهان نمیکنیم ، ما گزارش داریم از همه " کارهای شما و خیلی جمعیت شما گزارش‌ها یش خوب است . و شسته رفته است واينها . بهرحال حالا اين راهم مثلًا" فرض کن آن مامور ساواک توی پرونده من نگاه میکند اين را می بیند حالا نمیداند که پشت سرش چه ها شده فوري اين سنگ را می انداختند جلوی من . کسی هم که نمیرود بشاه بگويد یا اگر یکی دوبار شاه گفته : نه او عیبی ندارد ، که من اينرا نمی توانم تابلو بزنم بگردن بیندازم و راهبروم . گويا يکروز خانم ديما به عليا حضرت فرج اين را می گفتند که واقعاً " ظلم ميشود بغلانکس . حالا من خبرندارم ازاين جريان ها بعدها شنيدم . که گفته بوده ماها که می شناسيم اورا که چه تيپ آدمي است و از وطن پرستي اش واينها و ظلم ميشود با . خانم ديما گويا ، گويا ، نه ، يعني ، هيچ وقت راجع بهيچکس با شاه صحبت نمیکرده اصلاً " دلش نمیخواسته که توی کارهای سیاسی واينها مداخله بکند . او داشته که اين حرف را میزده و عليا حضرت با و میگويند که خوب مامان اعليحضرت که می آيند خودت بگو . دراين ضمن شاه ميرسد ، او میگويد مطلب را بگويد و خانم ديما هيچ نمیگويد او سکوت میکند و بعد عليا حضرت میگويند : بگو مامان خودت بگو و او میگويد اينست و من داشتم به عليا حضرت اين را عرض میکردم که برای فلانکس اين سنگ را هي جلوی پا يش می اندازند درصورتیکه ما می شناسيم که او چه جور آدمیست و آنوقت اعليحضرت هم میگويند : بله ما هيچ وقت چيز ناجوري راجع با ونشنیده ايم و تا آنجائي که من ميدانم زن فهميده ايست ، آنوقت عليا حضرت میگويند که مامام که خيلي با و عقиде دارد . آنوقت می فرمايند بیخودواين ايرادهارا می گيرند . اين حرف ديگر خوب است و بالاخره هرگز باید پيغامش را برساند و ميرساند و سپس اين اشكال آن موقع برداشته ميشود . حالا کي به منصور میگويد ديگر نمیدانم لابد دستورش را میدهنند و توی همان جريان کنگره منصور بمن گفت که شما نمی خواهيد عضو کانون مترقبی بشويد ، گفتم اگر لازم است چرا . من فکر كردم در ارتباط با آنکه اشكالي ندارد و من شنيدم که کانون شما خوب کانونی است . گفت بيا يك سري آنجا بمن بزن و عضو کانون بشو و بعد هم حالا من نمیدانم که ببيئم چکار میکنيم ..... حالا شايد فکر میکرد من کرمانشاه راضی نباشم . و بخواهم حتماً " از تهران وکيل بشوم و گفت ببيئم چکار می کنم اگر تهران نشد کرمانشاه . گفتم نه من کرمانشاه هيچ بدم نمی آيد خيلي هم خوب است ، گفت ميدانيد يك چند نفری هستند مجبوريم برای تهران بگذاريم . گفتم باشد ومن کرمانشاه ميروم ، اشكالي ندارد . راحت شد چون خانم پارسا را که مجبور بودند تهران بگذارند ، خانم جهانباني را مجبور بودند تهران بگذارند ، خانم تربیت را تبریز می گفتند نمیشود و بمقدم آنجا

نمیشود زن را قبولاند . اوراهم میخواستند تهران بگذارند . آنوقت نیز که جایش رشت بود معلوم بود منهم خوب کرمانشاه بالاخره خانواده ام آنجا بودند چند نفر از فامیل ما آنجا وکیل شدند پدر من سه دوره از آنجا وکیل شده بود بالاخره ....

سؤال : دیگر کی بودند شش نفر بودند

خانم مهرانگیز دولتشاهی : شش نفر بودیم یکی هم نزهت نفیسی بود او از کرمان یعنی از بم وکیل شد . بعد رفتیم و عضو کانون مترقبی شدیم ، دیگر حالا توی چیز بودیم . یک هیئتی را معین کردند که بروند بکاندیداها رسیدگی بکنند . کاندیداها بکلی آدمهای تازه ای بودند ، زن که بکلی تازه بود ، کارگرها که بکلی تازه بودند ، از کشاورزها یک عدد بودند که بکلی تازه بودند ، خیلی عوض شده بسیود تیپ نما ینده های مجلس . از مثل "مالکین قدیم هیچ نبود تقریباً" هیچ نبود . این هیئتی که قرار بود برود با یانها رسیدگی بکند یکیش خاتم تربیت بود ، میروند و لیست ها رانگاه میکنند و خانم تربیت مرأ بعداز ظهرش دید گفت چرا کاندید نشدی گفتم نشدم فکر کردم ما رای نمی آوریم این دفعه کسی نمیگذارد ما وکیل بشویم گفتنه بابا این چیزها نیست چرا جمعیت راه نو تورا کاندید نکرده و سپس گفت از آبادان کاندیدت کرده اند . ما آنجا یک شعبه جمعیت داشتیم ، آنها مرا کاندید کرده بودند گفت چرا از تهران از مرکز جمعیت کاندیدت نکردند و از آبادان و کرمانشاه کاندیدت کرده اند . خوب است که از مرکز هم باشی . بعد گفتیم خیلی خوب ما آمدیم بمرکز هم گفتیم و یک چیز فوری نوشتن و پریچهر حکمت آن موقع نایب رئیس بود من خودم رئیس بودم ، او امضاء کرد و فرستاد رفت توی پرونده . بعد روزیکه داشتند چیزها را میخوانندند روز اول که یک عدد را خواندند هنوز بمن نرسیده بود یک چند تا خانمی اسمشان خوانده شد آنهاشی که با حروف تهیی شاید جلوتر بودند و خانم سمیعیان هم که کاندید بود و دلش میخواست وکیل بشود دیدم همچنین خیلی توهم است . داشتیم که عصری می آمدیم گفت که بمن و شما خیلی ظلم شد که مارا نگذاشتند ، متهم هیچی نگفتم ، دیدم چه بگویم ، حالا من میدانستم که باید یک جائی باشم . یک عکسی دارم آن موقعی که اسا می اعلام شده بود ، آن دوستم پروین خانلری که آنطرف تر نشسته یک خوشحالی میکرد ، یک خنده ای می کرد ، از آن طرف اشاره کرده بمن از آن پشت ، من دستم را بردم دستمن را به مدیگر رساندیم آنوقت بعضی ها پشت نشستند و با یک عنقی بمن نگاه می کنند . خوب حق داشتند کسانی بودند که انتظار داشتند گرچه یکیشان سنا تور شد . نمیدانم چرا اوقاتش تلخ بود . بهرحال ، پس ما کاندید کنگره آزادستان و آزاد مردان شدیم برای کرمانشاه . نماینده دیگر

خود شهرکرمانشاه یک کارگر بود ، از جاهاei که می توانستند کارگر بگذارند، کارگر شرکت نفت بود... ولی نمیدانم چرا متأسفانه این توی کارگرها محبوب نبود کارگرهای دیگری بودند که محبوب‌تر بودند این خیلی محبوب نبود . ولی خوب لازم بود که وقتی می رویم که فعالیت‌پکنیم خیلی من اورا چیز می کردم دیگر و ماشاء الله ماشاء الله می گفتم و با او اهمیت میدادم با این دهات و اینها که میرفتیم مثلًا" فرض کن توی ایل زنگنه ها ، محمدخان زنگنه محمدخان سنجابی فلان و اینها میرفتیم که با آنها صحبت کنیم که شماها با ما موافقت کنید . بعد محمدخان گفته بود خانم دولتشاهی آمده بود یک کسی را هم آورده بود و میگفت اینهم کاندیداست ، گفتم خوب شما می گوئید با این رأی بدھیم ، خوب ما هم می گوئیم با او رأی بدھند . بهرحال جریان این بود که ما حق رأی پیدا کردیم .

سؤال : شما قبلًا" میخواستید که راجع به انتخابات انجمن شهر هم صحبت کنید

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله چندسال جلوترش اصولا" وقتی قانون انجمن شهر را گذراند حالا نمیدانم از دستشان در رفت ، یا "واقعا" نتوشتندکه زنها مانع دارد رأی بدھند . هیچی تگفتند نه منعی دارد و نه ندارد . برای خاطر این یک وقتی متوجه شده بودند یک عده‌ای که زنها سعی بکنند از این استفاده بکنند حتی یکدفعه بنظرم رشت یک نفر زن دا و طلب شده بوده . حالا نمیدانم انتخاب شده بوده یانه . در اصفهان موقعی بود که انجمن های شهر می باشند انتخاب بشوند امینی هم نخست وزیر بود . همان سالهای بعد از بیست و هشت مرداد بود دیگر . بهرحال بعد از ۳۴ بوده برای اینکه من رئیس جمعیت راه نو بودم در اصفهان یک خانم حکمی هست خیلی خانم فعالی است عضو شورای زنان هم بوده ، آمده بود تهران که تقلا بکند که در آنجا کاندید بشود و برای خاطر اینکه این کاندید بود انجمن شهر نمیگذاشتند که انتخابات بشود ، هی انتخابات را عقب می انداختند . این آمده بود تهران و من خانم فیروز هم دنبال کار این را گرفته بودیم این ور برو آن ور برو پیش نخست وزیر برو پیش کی برو پیش کی برو پیش انتظام رفتیم که خوب بالآخره رئیس شرکت نفت بود می توانست یک جاهاei یک توصیه هایی بکنند و از جمله خواستیم برویم پیش آیت الله بهبهانی آن موقع بهبهانی خیلی در تهران و قم هم که بروجردی بود ، نه بروجردی بنظرم مرده بود . بروجردی مرده بود یادم نیست کی بود ثقة الاسلامی بود یا کی بود ، بهرحال در تهران بهبهانی بود . ما وقت خواستیم برویم پیش بهبهانی گفتند بهبهانی مریض است و پیش دامادش مارا فرستادند حاج آقا بهاء الدین یک همچنین چیزی بود اسمش ، ما سه نفری رفتیم آنجا البته یک چیزی سرمان کردیم رفتیم و یک مقدار صحبت کردیم و

حاج آقا بهاءالدین گفت بالاخره همه، این کارها میشود شما عجله نکنید، خوب یک چیزها ثیست و باشد یک چیزها ؎ را درنظر گرفت و مردم متغصبه اند و این چیزها و گفتم آخر اینکه یک خانم برود بنشیند توی انجمن شهر اینکه ضرر ندارد و یک مشت از این حرفها زدیم که البته او هم نمیتوانست یکدفعه بما قولی بدهد و اما یک مقدار حرفها یمان را میخواستیم بگوش اینها برسانیم، یا بگوئیم که زنها اگر میخواهند که توی فعالیت‌ها بیایند واقعاً "چه جوری است و چکار میخواهند بکنند". صحبت بی‌بندو باری و آزادی بی معنی واين چیزها نیست، چنانچه که زمان نخست وزیری علله یکی از آن پیشنهادهای ۱۹ گانه‌ای که ما بدولت داشتیم یکی این بود که یکنفر را نخست وزیر معین بکند که با جمعیت زنان بیایند و خواسته هایشان را بآنها بگویند، همیشه که نمیشود رفت نخست وزیر را دید ولی آن نماینده میتواند با آنها در تماس باشد و پیشنهادهای را که دارند بدهند و آنها هم نظراتی که دارند بگویند، از این فکر خوش‌آمد آن موقع انتظام وزیر مشاور یا نایب نخست وزیر بود، او انتظام را معین کرده بود برای این کار ماهه حرفهای داشتیم میرفتم پیش انتظام میزدیم، آخوندها هم وقتی که در این باره‌ها میخواستند با نخست وزیر حرف بزنند، او انتظام را می‌فرستاد آنجا، آن موقع هنوز زمان بروجردی بود، یکی از پیشنهادهای که ما بدولت میکردیم می‌گفتیم جلوی این اعلان‌ها وقیحی که می‌کند و این جور وجود زن را در واقع در معرض خرید و فروش میگذارد و سوء استفاده می‌کند جلوی اینها را بگیرید، اینها خیلی زشت است، خانواده‌ها ناراحتند و میگویند ما دلمان نمیخواهد که این مجله‌ها دست دخترها و پسرها یمان بیفتدند، زن لخت و منظره‌های بد و اینها رویش میگذارند، یکی از پیشنهادهای ما بدولت این بود، یکدفعه بروجردی پیغامی داده بود برای نخست وزیر، نخست وزیر آقای انتظام را فرستاده بود و او رفته بود قسم و با هم صحبت کرده بود وایشان گفته بود که بله اینها که صحبت از انتخابات و فلان و اینها می‌کنید و این جمعیت‌ها چه میگویند که می‌آیندو می‌روند، آقای انتظام میگوید که والله این جمعیت‌ها چیزهای بدی نمیخواهند اینها جلوی خیلی ازبی و بندو باریه‌ارا میخواهند بگیرند، بعد او گفته بود که ما نگران این هستیم که مردم متغصبه اند و نگران این هستیم که یکبی بندو باریه‌ای و این چیزها پیش بیاید انتظام گفته بود که این جمعیت‌ها این جور نیستند اینها بر عکس‌آمده بودند چند روز پیش، پیش من و گفته بودند که جلوی این مجله را بگیرید مرحوم بروجردی گفته بود عجب‌این‌جور است و انتظام گفته بوده بله، اینها خانمهای محترمی هستند، وزین هستند و کارهای خوب و خیر میخواهند در اجتماع انجام بدهند، حالا "ضمانت" هم می‌گویند ما حق رای میخواهیم مجلس‌هم میخواهیم برویم، این منافاتی ندارد بالاین که کارهای که

میخواهند خیلی هم جدی و " سریو " است . آنوقت انتظام با و گفته بود که حضرت آیت‌الله چه ایرادی می‌بینید در این که زنها بروند پای صندوق رای بیندازند اینکه منافاتی ندارد با مذهب اسلام . آیت‌الله گفته بود که والله ندارد من هم شخصا " حرفی ندارم ولی با این مردم متعصب چی بگوئیم . اینها ناراحت می‌شوند ، خوب البته اوهم شاید خودش هم باطننا " موافق نبوده ، اینهم یکی از مطالبی بود که مطرح بود .

سوال : بعد آنوقت که انتخابات شد شما رای آوردید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله و دیگر انتخابات شد ، همان‌جورهایی که انتخابات می‌شد و مردم یک‌سرو شوری داشتند . تغییرات بزرگی شده بود بکلی نماینده‌های مجلس قیاده‌های دیگری بودند . واشخاوندیگری می‌آمدند در کرمانشاه که زنها با سرو شور عجیبی فعالیت می‌کردند .

سوال : بعد دفعه اولی که آمدید به مجلس ، آن اتمسفر مجلس‌یا جو مجلس را چطور شما احساس می‌کردید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : دوره اول خیلی خوب بود ، خیلی خوب بود میدانید چرا ؟ اولاً بیشتر مردها مثل ما بودند آنها هم تازه آمده بودند آنها هم یک‌کسانی بودند تقریباً که با ورشان نمی‌شد که یک روزی بیایند مجلس . مثلاً " میخواهیم بگوییم که سال اول یک محیط خیلی خوبی بود همه با هم صمیمی بودند . بعد یواش‌یواش فرق کرد مخصوصاً " مردها بخيالشان بود که این ملک با باشی شان استوارث با باشی شان است ، و زنها زیادی اند . البته نمیخواهیم بگوییم که واقعاً اتمسفر مجلس این بود ولیکن من نمیخواهیم بشما بگویم که در مجلس شورای ملی از بهترین و شریف‌ترین و نجیب‌ترین آدمها وجود داشت تا پست‌ترین و بدترین . همه جور آدم آن‌جا می‌آمد و واقعاً یک تجربه بزرگی بود برای زندگی من ، این محیط مجلس ، و بعضی‌ها هستند اینقدر کوچک فکر می‌کنند . من این حرف را یکی دوبار گفته ام : گفتم که من در عبارت حاله زنک خیلی شنیده بودم ولی حاله زنک‌نده بودم . من حاله زنک را به تمام معنی بعدها در محیط مجلس دیدم و اما نه بین زنها ها بلکه بین مردها . با تمام صفاتی که راجع به حاله زنک می‌گویند . تفتین ، بدگوئی ، تقلب ، پشت‌سرهم بدگوئی و از این جورچیزها ، خوب البته خیلی هم آدم‌های شریف و خوب بودند و در واقع کارهای اصلی بوسیله آنها که اکثریت‌هم بودند انجام می‌شد .

سوال : در آنجا می توانستید برای زنها یک کارهایی بکنید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله ، خیلی جاها مها روى تجربیاتی که داشتیم می توانستیم یک اطلاعاتی بدھیم یک نظرهایی بدھیم ، در لوایح که بهیچ جا هم برنمیخورد خیلی آسان میشد آن را قبول کرد برای اینکه مردها ممکن بود متوجه اینها نباشند و برای زنها خیلی جاها بود که میشد مقرر اتی گنجاند و ما می گنجاندیم و از همه مهمتر قانون حمایت خانواده بود ..

سوال : شما چند دوره وکیل شدید .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : من سه دوره ، سه تا چهار سال .

سوال : قانون حمایت خانواده چطور از تصویب مجلس گذشت .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله این خودش یک بحث جالبی است . ما همان ماههای اولی بود که رفته بودیم به مجلس ، در جمعیت راه نوشتیم با هم مشورت کردیم که حالا چه جوری عمل بکنیم با قانون حمایت خانواده . . تصمیم گرفتیم که یک نامه به رئیس مجلس بنویسم و شش تا هم به شش تا وکیل زن یعنی یک نسخه هم از این قانون یا از این طرح یا لایحه برایشان بفرستیم و از یکی آنها خواهش بکنیم که با این امر رسیدگی بکنند . همین کار را هم کردیم . من امضاء نکردم نایب رئیس امضاء کرد که پریچهر حکمت بود . این نامه هارا فرستادیم . این نامه ها که آمد ماخانمهای با همیگر نشستیم و صحبت کردیم که چکار بکنیم گفتیم برویم پیش رئیس با رئیس صحبت بکنیم که چه جور عمل بکنیم . رفتیم پیش رئیس و او هم چیزی نشان نداد به اصطلاح سختی نشان نداد آسان کنار آمد چیزی میدانست ، چیزی از خارج با وگفتیم بودند لابد یا این که خودش فکر کرد که بهر حال دورانی است که فرار است یک بهتریهای برای وضع زنها بشود . قرار شد که ما یک کمیسیون خصوصی تشکیل بدھیم و یک عده ای از حقوق دانها و اعضای کمیسیون دادگستری را دعوت بکنیم و نماینده های مجلس را "واحتمالاً" اگر لازم باشد کسانی از خارج مثلاً از دادگستری واينها و از نماینده های مجلس دسته دسته دعوت کنیم که بیانند اینجا و ما با آنها صحبت کنیم . و برایشان توضیح بدھیم که اینها راما برای زه میخواهیم و آنها اگر نظری دارند بگویند ، نظر مخالف را بگویند و موافق را هم بگویند تا این پخته بشود . این کار تقریباً سه سال طول کشید . ممکن است بعضی ها خیال بکنند که همین جوری شاه یک چیزی را دستور میداد که فوری انجام میشد ، ولی این جور هم نبود . شاه هم درست است که خیالی

اقتدار داشت و نفوذ داشت و یک چیزهای را که لازم میدانست توصیه میکرد ولی همچنین هم نبود که فشار بیاورد و بگوید که حتی "همین را که من میگویم بکنید، بلکه میگذاشت که هرچیزی مطالعه بشود . در خلال این مدتی که ما این اقدامات را میخواستیم در مجلس بکنیم من رفتم حضور علیا حضرت و لایحه را بردم . لایحه را بردم و ضمناً "هم برا یشان توضیح دادم که چه جور روی اینها بحث شده حقوق دانها چه جور نظر دادند در قانون مدنی فعلی چه هست و اینها چه اصلاحاتی لازم دارد ، یادم است . یکروز من این را نوشته بودم یعنی نکاتی که لازم بود راجع به قانون حمایت خانواده صحبت بکنیم که روی میز بود ، یک مقدارش را صحبت کرده بودیم بقیه اش مانده بود غالباً "نژدیک ظهر بمن وقت میدادند طول میکشد ، میشد حدود دو ساعت بعد از ظهر ، مثلاً" ، اعلیحضرت تشریف می آوردند . آقای نبیل آمد تو و عرض کرد که اعلیحضرت تشریف آورده اند . خوب من میدانستم که باید پا شوم . علیا حضرت گفتند خیلی خوب راجع به بقیه این بزودی صحبت می کنیم . من مثل اینکه یادم رفت هولکی میخواستم بیایم بیرون که مزاح نباشم این کاغذ ماند روی میز . دو سه روز بعد که بمن وقت دادند من دوباره رفتم و دیدم کاغذ را علیا حضرت دستش آورده و میگوید که خوب تا اینجا گفتید باقیش را بگوئید . ما اینها را خوب توضیح داده بودیم که علیا حضرت هم با اعلیحضرت صحبت بکنند و اعلیحضرت هم خیالشان راحت باشد که کاملاً "با موازین اسلامی تطبیق داده شده است . این قبیل کارها بود . حالا هم لازم بود که توى جلسات کمیسیون در اطراف این بحث بشود البته بعضی ازوکلا که می آمدند خیلی طرز قدیمی فکر میکردند و اینها را خوب نمیدانستند ، جور بدی صحبت میکردند . خوب بختانه کسانی که در این کمیسیون خیلی بدرد ما میخوردند آقایانی بودند که خودشان قاضی بودند قبل از اینکه وکیل بشوند و خودشان بوضع دادگستری آشنا بودند و اینها بهترین مدافعان این لایحه بودند . برای اینکه برای آنها دیگر تعریف می کردند می گفتند شما نمیدانید توى دادگستری بزنها چه میگذرد . بیچاره ها ، خیلی ها هستند که حق دارند اما نمی توانند به حقشان برسند چون قوانین ما نارسا است نمی توانیم قضاوت بکنیم و به دادشان برسیم و یک همچنین قانونی لازم است و اینست و اینست و این پیش بینی ها میشد و اینجور دادگاه رسیدگی میکند و همچنین هم نیست که هر که دلش خواست طلاق بگیره . یک وکیلی بود بنظرم مال خوزستان بود و کیل اهواز بود یا مجا بود حالا یادم نیست . یکروز این جوری حرف زد که پیدا بودگوشهاش بمن بود ، خوب اینها کم و بیش میدانستند که من شوهر داشتم و طلاق گرفتم ، گفت بله زنها دیگر دلشان میخواهد که همه زنها را تشویق بکنند به طلاق گرفتن و یک همچنین چیزها که بداست و خانواده ها از هم پاشیده میشود و فلان و اینها . ماصبر کردیم که اینها حرفها یشان را زدند و بعدش شروع کردم .... از این لایحه هم توی این

کمیسیون بیشتر من دفاع میکردم ، یواش بیواش طوری شده بود که آن خانمهای دیگر نمی آمدند می گفتند تو که هستی کافی است . یک جلساتی توی وزارت دادگستری مثلاً تشکیل میشد و دعوت میکردند که ما برویم ، گاهی من و خانم تربیت بودیم گاهی من تنها میرفتم .. یک مدیرکلی بود که بعدها وزیر شد، آقای پرتوی ، زیرنظر او بود این کارها . بهر حال توی این کمیسیون آن روزی که این آقا اینرا گفت ، من خیلی باخونسردی بعداز آنکه نوبت صحبتم شد گفتم ببینید در قدیم وضع جور دیگر بود در خانواده ها به مسائلی جوانها رسیدگی میکردند ، روسای خانواده حکمیت میکردند ، ریش سفیدی میکردند من که این حرف را میزنم چون پدرم خودش یک همچنین موقعیتی توی خانواده داشت و خیلی از دعواهای جوانها می آمد آنجا وحل و فصل میشد ، روی تجربه زندگی میگوییم و ما همه میدانیم که طلاق چیز بدی است و حتی الامکان باید جلویش را گرفت و بضرر اجتماع است و بضرر خانواده است . اما لازم است یک مرجعی باشد که باینها رسیدگی کند ، حالا جوانها میروند و آپارتمن میگیرند و خودشان جدا زندگی می کنند و ممکن است روی بی مبالاتی و لج لج بازی با همیگر یک کاری میکنند که خودشان هم پشیمان می شوند از اینرا یک مرجعی خوب است باشد که باینها رسیدگی بکند ، چه بهتر از دادگاه ، این مطابق موازین اسلامی هم میشود که حکم باشد و رسیدگی میکند و بعد هم حکم عادلانه بدهند اصلاً" من دیدم قیافه این مرد عوض شد مثل اینکه خودش پشیمان شد از این حرفي که زده بود ، خوب بهر حال از اینجور صحبت ها خیلی داشتیم ضمناً" ما شهاب فردوس را هم دعوت کردیم چون از دادگستری هم خیلی هارا دعوت کردیم آمدند در این کمیسیون بتدریج و گفتم یکی از کسانی که خیلی کمک می بود آقای صادق احمدی بود که قاضی بود و بعدها خودش وزیر دادگستری شد و او یک مقدار برای نماینده های مجلس توضیح میداد که در دادگستری ما چه مشکلاتی داریم و اینها خوب است و لازم است . آقای شهاب فردوس هم آمد چون ما گفتیم آنجا که قسمت عمده این طرح بقلم شهاب فردوس است اصلاً" . او هم توضیحاتی داد و تقریباً عین همین لایحه با یک اصلاحات خیلی کوچکی مثلاً" درداندر و یک همچنین چیزی تصویب شد . این در این کمیسیون میگردید که درکمیسیون دادگستری مجلس تصویب شد یعنی اول این بررسی ها شد و هنوز رسماً" نیامده بود که به کمیسیون دادگستری برود .

سؤال : این را به نجف هم فرستاده بودند ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه ، نجف ، نه ، نجف نه ، حالا برایتان میگوییم . این در این کمیسیونی که نماینده های مجلس را دعوت کرده بودیم میگوییم که سه سال طول کشید این طرح تا اندازه ای پخته شد . بعد حالا صحبت از این شد که این را چه

جوری بدھیم چون راه تقدیم لایحه به مجلس سه تا است. یکی اینکه وزارت خانه، مربوطه میدهد یکی اینکه اقلاً ۱۵ وکیل میتوانند یک لایحه ای را امضا بکنند و تقدیم مجلس بکنند یکی اینکه شاه بدهد. خوب شاه که صحیح نبود که مداخله بکند ظاہراً، اینجا دولت هم نمیخواست لایحه بدهد و ترجیح میدادند که بوسیلهٔ خود وکلا و حزب بشود. در خلال این مدت هم حزب ایران نوین درست شده بود چون اول ماه از راه کانون مترقبی آمده بودیم بعد یک فرآکسیون ششم بهمن درست شد که ما عضوان فرآکسیون بودیم بعد حزب ایران نوین درست شد، حزب مردم که وجود داشت اما رسمًا آنجا فرآکسیون درست کردند که خوب در اقلیت بودند و عده شان خیلی کمتر بود از فرآکسیون ایران نوین. حالا صحبت از این شده بود که پس فرآکسیون ایران نوین این لایحه را بدهد به مجلس. برای این کار قرار شد و در حزب مذاکره شد که ما یک سمیناری تشکیل بدھیم برای بررسی مسائل زنان بطور کلی، آنوقت بعداز توی سمینار این در بیاید. این سمینار قرار شد تشکیل بشود و از یکطرف ما دلمان میخواست که برای افتتاح این سمینار شهبانو بیاید. خوب البته سراین بیخت بود. بعضی ها می گفتند بکار سیاسی که نمیشود شهبانو مداخله بکند و بعضی ها می گفتند که این را یک جوری بکنیم که جنبه سیاسی نداشته باشد و بالاخره اگر توی حزب بود که نمیشود شهبانو بیاید. این بود که ما یک روزی توی تالار فرهنگ یک دعوتی کردیم و شهبانو آمدند ما اینرا مطرح کردیم که از لحاظ پیشرفت کار زنها میخواهیم یک همچنین بررسی روی مسائل ایران را بکنیم اعلاً" اسم حمایت خانواده را هم نیاوردیم. و بعد بقیه جلسات را بردیم توی حزب که البته بعضی ها توی دربار بازهم انتقادی کردند و می گفتند که نمیدانم که کی باعث اینکار شد حقش نبود که اینکاری که مربوط به حزب بود نزد شهبانو برداشت، خوب حالا دیگر آمده بودند. گویا اعلیحضرت هم راه دستشان بود که اینکار بشود و بیک صورتی حمایت شهبانو بیاید پشت این کار. بقیه جلسات سمینار در حزب بود و قطعنامه ای تهیه کردیم و مسائل مختلفی را توی گنجاندیم و که از جمله بررسی مسائل خانواده بود (پایان نوار ۶ ب)

#### شروع نوار ۷

سوال : لایحهٔ حمایت خانواده را برده بودید به حزب و درکنگرهٔ حزب مطرح شد.

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله قرار شد و در آن سمینار چند روز مطالعه شد و قطعنامه ای درآمد راجع به مسائل مختلف زنان، کار و بهداشت و از این چیزها و از جمله موضوع خانواده گنجانده شده توی همه که بررسی بشود و خیال داشتیم حالا که از طرف حزب این را ببریم. البته گزارش این سمینار را روزنامه ها مرتباً می نوشتند و نتیجه آخرش را نوشتند و همه فکر میکردند که دیگر دارد یک کارهای جدید و مهمی برای

زنها میشود از جمله آنهاشی که توی کار بودند میدانستند که این قانون حمایت خانواده است . ما زنهاشی که توی مجلس بودیم تقریباً " همه مان عضو حزب ایران نوین بودیم ۵ تا از ما بودیم که عضو حزب ایران نوین بودیم یعنی آنهاشی که فعال بودند ، خانم نفیسی خیلی فعالیتی نداشت و عضو حزب مردم بود . در سنا ۲ نفر بودند خانم شمس الملوك مصاحب و مهرانگیز منوچهربیان . خانم مصاحب خیلی در کارهای سیاسی حقوقی واينها کاری نمیکرد خودش هم همیشه فرهنگی بود . هردو تفر هم سنتاتور انتصابی بودند ، خانم منوچهربیان همیشه فعالیت این جوری داشت و کتابی نوشته راجع به قوانین مربوط به زنها ، اوهم نظریاتی شبیه ما داشت ، چون بالاخره برای حمایت خانواده چیز دیگری نمیشد ، همین چیزها بود که میشد گفت . من یکسال که کمیسیون مقام زن در تهران بود با آن خانم عزیزه حسینی که خانم خیلی برازنده‌ای است واز طرف مصر می‌آمد صحبت میکردم آنها هم در این جریان بودند که یک قوانینی برای خانواده بگذرانند ، وقتی با هم صحبت کردیم دیدیم هردو شبیه هم است . آنها هم همین چیزها را پیشنهاد میدهند که ما میدهیم ولی متأسفانه مال آنها هنوز هم تصرف نشده . اینقدر اوضاع سیاسی آنها عوض شده مال آنها تصویب نشد مال ما هم که تصویب شد بکجا رسید ؟ فردا یش بود این آخر هفته بود ، در اول هفته مجلس شورای ملی هیچ وقت دوشنبه ها تشکیل نمیشد ولی شه شنبه و پنجشنبه و ... شنبه ... تشکیل میشد چونکه شنبه که در ایران تعطیل نیست یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه تشکیل میشد سنا شنبه و دوشنبه و چهارشنبه . یکروز دوشنبه ای در پیش بود و ما دوشنبه بعد از ظهر دیدیم که روزنامه های غصر با خط درشت نوشتند که امروز در سنا خانم منوچهربیان لایحه حمایت خانواده را تقدیم سنا کرد . و از جمله مواد مهمش را آنها درشت نوشتند که زن شوهر دار حق دارد که خانه ای غیر از خانه شوهرش داشته باشد و حقوق بچه نامشروع محفوظ بشود و از این جور حرفاها . سروصدابلند شد ، ماد دیدیم ای دادو بیداد این چه کاری است که این خانم کرده و حالا لایحه عقب می‌افتد ، ماد دیدیم آمدیم حزب و از آنجا عقب هویدا و خسروانی میگردیم . خسروانی دبیر کل حزب بود و هویدا هم که نخست وزیر بود . گفتند که اینها الان سعدآبادهستند ، در شورای اقتصاد و حضور اعلیحضرت اند . هیچ الان نمیشد با آنها تماس گرفت . خدایا وقت دیر میشود ! هر لحظه ، خیلی ها بیما تلفن میکنند این چه شده ، این کارتان را خراب میکنند ، حالا معلوم شد که خانم منوچهربیان هم علاقه داشته به این کاروبرای این که مسئله پیش برود فکر کرده که حالا دیگر موقعی رسیده که

سوهال : اصلاً با شما مشورت نکرد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه خیر او در سنا بود دیگر ... میدانید خانم منوچهربیان

خیلی خانم برازنده ایست، از اولین زنهاشی بوده که تحصیل حقوق کرده در ایران . خانم منوچهریا نو خانم صفوی نیا کسانی بودند که مبارزه کرده اند برای ورود به دانشکده حقوق یعنی با اینکه دانشگاه باز شده بود و قادر نبود و زنها حق داشتند بروند دانشگاه ، اما دانشکده حقوق زن نمی پذیرفت و این دو تا مبارزه کرده بودند . بعد خوب دلش میخواسته که این کار را توی دامن سنا بگذارد تا بالاخره تا اندازه‌ای کار توی دست خودش باشد یا با اسم خودش مثلًا تمام بشود . او می‌اید لایحه را به پانزده ، ۱۶ نفر میدهد ، او همان روز صبح لایحه را داشته یک همچنین چیزی در همین ردیف و شاید هم قبلًا تهیه کرده بوده و می‌آورد به ۱۶، ۱۵ تا سنا تور میدهد آنها هم امضاء می‌کنند و تقدیم می‌کنند . تقدیم که می‌کند حالا فوری که توی مجلس مطرح نمی‌شود تازه قرار است برود بکمیسیون و اینها روزنامه نگارها می‌آیند و طبعاً می‌گویند چه داده ای ، یا خود آدم میدهد ، خانم منوچهریان به روزنامه نگارها می‌گوید این بود لایحه‌ای که ما داده ایم . روزنامه‌ها برندند این را ، آن چیزهایی را که بیشتر بنظرشان چشمگیر می‌آمد آنرا منعکس کردند . ما حالا توی حزب نشسته‌ایم که چه بکنیم که هرجه زودتر خبر را برسانیم به هوی‌داد و خسروانی ، نشستیم و یک مطلبی برای هر کدامشان نوشتم و تمام خانمهای هم‌بودند . خانم تربیت و اینها ، همان‌هایی که با مصطلح گردانندگان کارها بودیم ، من گفتم که چون رانندۀ من آنجاها را بلد است و میداند که کجا بروند و چکار بکند نامه‌هارا می‌دهم او ببرد . آدم فهمیده‌ای هم بود ، باو هم می‌سپریم که آنجا نامه را بدھندو ضمناً " بگوید بدست این دونفر برسد ، یک پاکت با اسم آقای هویدا و یکی هم برای خسروانی ، این رفت خیلی هم طول کشید بعد که برگشت گفتیم چکار کردی گفت اولاً" کاغذ را قبول نمی‌کردند ببرند تو می‌گفتند اگر نامه ای چیزی باشد باید بروند دفتر ، ما اجازه نداریم اینجا نامه بگیریم ، منهم گفت این برای حضور اعلیحضرت نیست برای اینهاست ، گفتند نمی‌شود مگر اینجا با یستی تا خودشان که می‌آیند بیرون نامه را بدھی . او هم می‌ایستد و تا شورای اقتصاد تمام می‌شود و اینها که می‌آیند بیرون کاغذ هر کدام را میدهد دستشان ، اینها می‌خوانند و ناراحت می‌شوند که چکار بکنند . هویدا زودتر می‌رسد بخانه اش و تلفن می‌زنند به حزب ، ما منتظر بودیم که چه شده حالا روزنامه جلوی ماست ، دادوبیداد این چه کاری بود که کرده اند . خانم تربیت پای تلفن بود داشت با هویدا صحبت می‌کرد ، یک‌دفعه با و گفت گوشی گوشی ... او هم گوشی را ول کرد و آقای هویدا رفت ظاهراً ، معلوم شد که اعلیحضرت اورا پای تلفن خواسته اند . اعلیحضرت از شورای اقتصادی می‌آید بیرون می‌گویند از قم تلفن زده اند و واویلا و اینها این چیه و این زن کافراست و بیرون شکنید ، فلان و اینها ، و شاه با هویدا صحبت می‌کند که این چیه و چطور شده که این کار را کرده ، مگر این زن دیوانه شده است یعنی اعلیحضرت با آقای هویدا صحبت می‌کند

که چطور شده اینکار و چرا بی مطالعه انجام شد . بالاخره خوب حالا دیگر کاریست که شده و ببینیم چکار میکنیم و بنظرم بعد خسروانی هم آمد و قرار شد که فردا یکنفر صحبت بکند تا توی مجلس چون حالا که الان نمیتوانیم لایحه را بدھیم باید صر بکنیم و ببینیم چه میشود و خانم جهانبانی بهرحال فردایش صحبت کرد که ما هرکاری که بخواهیم بکنیم میخواهیم متین باشد و با سنن ما وفق بدهد و با موازین اسلام منطبق باشد و از این حرفها . از آنطرف هم آخوندها فشار آورده اند و تکفیر میخواهند بکنند خانم منوچهریان را ، خوب طبعا " یک عده ای هم میانه افتادند که آنها این کار را نکنند بالاخره در تیغه فشار آخوندها یک سه چهار ماهی به خانم منوچهریان گفتند برود دم نظرها نباشید . رفت نمیدانم تفرش یا کجا که ولایتشان است و توی تهران هم نماند . بعد دوباره البته آمد .

سوال : لایحه حمایت خانواده را ندیده بود خانم منوچهریان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : ببینید در این سالهایی که ما این راتهیه کرده بودیم طبعا " دیده بود چون یک وقتی در جمعیت راه نو که این را تهیه کرده بودیم ما آنرا برای تمام جمعیت‌ها فرستادیم . خودش هم که حقوق دان بود و عقلش بهمه اینها میرسید .

سوال : خودش توی کدام جمعیت بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آنها یک جمعیتی داشتند بنام اتحادیه زنان حقوق‌دان و عضو اتحادیه بین المللی زنان حقوق دان هم بود و یک زمانی هم عضو شورای زنان بود ، بعد دیگر همان جمعیت حقوق دانها را داشتند و خودش هم توی کتابها که مینوشت و مطالبی که مینوشت لازم است این قانون ها درست بشود تقریبا " همین مطالب را می‌نوشت . آنچه که او میگفت با آنچه که ما می‌گفتم همچنین فرقی نداشت چنانکه همانی را که ما تهیه می‌کردیم شبیه آن چیزی بود که مصری‌ها تهیه میکردند .

سوال : هیچ اطلاع نداشت که شما چکارهایی دارید میکنید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : چرا ، چرا ، آنرا که میدانست . منتهی خوب آنرا آدم میتواند این جور بفهمد که بالاخره او هم این چیز را نداشت با صلاح آمی سیون ( Ambition ) را داشت ، حق خودش هم میدانست که این کار را بکند ، یادر سنا این کار را بکند . بعد گفتند که اعلیحضرت وقتی که با شریف امامی صحبت

میکردند گفتند که این چه کاری است که شده و گفت : والله من دیدم ۱۵، ۱۶ تا سنا تور امضاء کرده . اندو بعد باین سنا تورها گفته بودند که چطور شد که شما این را امضاء کرده . بودید گفتند والله ما نخواشیدیم ما دیدیم لابد این خوب است و درست است . آنوقت شاه گفته بود بلکه حکم اعدام مرا بهتان بدھند ، همینطور نخوانده امضاء میکنید . بهرحال ، فعلاً که دیدیم ، عجالتاً کار ما مسکوت می ماند و فقط باید یک کاری بکنیم که نتیجتاً صحبتی کرد همان روزخانمجهان با نتیجه توی مجلس براین که عجالتاً نشان داده بشود که ما پشت سر آن لایحه نیستیم ، و حالا مانده ایم که چکار بکنیم . یک فکر جدیدی باید بکنیم . هویدا گفت که در کشورهای اسلامی دیگر چکارها کرده اند . من آنهاش را که اطلاع داشتم همه را تهیه کردم و با یشان دادم . چون من میدانستم از راه شورای بین المللی . با وجود این هویدا گفت تلگراف زدند به سفارتخانه های خودمان در کشورهای اسلامی که مطالعه کنند آنجا چه کارها شده و بعد از یک مدت چند هفته ای گزارشها آمد . قرار شد بنشینیم که نگاه بکنیم . نشستیم و مقابله کردیم دیدیم آنها یا کمتر از ماه است یا فوقش در ردیف همین است و بهرحال همین کارهاست . آنوقت هویدا این لایحه را با دو تا از مجتهدها مطرح کرد ولی نجف نفرستاد . یکی به عصار داد ، پدر همین نصیر عصار ، و یکی به هم سنگلچی . آن موقع سنگلچی زنده بود . آنها هم این را مطالعه کردند ، گفتند عیبی ندارد و گفتند فقط یک چیزهاییش را بگذارید که خیلی چیز کوچکی است که در آنها تغییر بدھیم که مثلاً "اینکار را بگوئیم که مرد بکند ، مثلاً" دادگاه خودش دستور طلاق راندهد یعنی نظر بدهد که دیگر امکان سازش نیست آنوقت دستور بدھند مرد که دیگر حالا که امکان سازش نیست باید طلاق بدهی ، اینجوری ، که با صلاح حق طلاق که در قانون بحسب مرد است از او گرفته نشود . والا دیگر همه اش تصویب شد بعد قرار شد که این حالا بباید و البته چندین ماه فاصله شد . در این ضمن بعد خود دولت آورد و دست ماها ندادند و خود دولت آورد و همین شد که تقریباً سه سال و خورده ای گذشته بود که ماتوی مجلس بودیم که تازه این لایحه در خرداد ۱۳۴۶ به تصویب مجلس رسید . که خوب البته خیلی برای ماها جای خوشحالی و مباراک است بود . من یادم است که آن روز که رفتم پشت تریبون بعد از تصویب لایحه ، به مجلس بیست و یکم تبریک گفتم . گفتم بشما تبریک میگوییم که افتخار تصویب این لایحه که اینقدر برای اجتماع ما لازم است و اهمیت دارد نصیب این مجلس شد . من قبلًا همیشه می گفتم که خوب حالا تا حق رای و اینها باماها بدھید اقلاً" این کارها را بکنید ، حالا حق رای هنوز ندادید این که میشود همان مجلسی که توشیش مردها هستند ، اینها یک مسائل منطقی است خوب بکنید . آن موقع هائی که ما میارزه می کردیم و بحث می کردیم برای این قبیل مطالب ، ولی بعد دیدم که عملًا نمیشد ، چون دیدم وقتی که ماخودمان آنجا بودیم چقدر کار کردیم تا اتمسفر و محیط مجلس را مساعد کردیم برای این بود که دیدم

تازنها به مجلس نمیرفتند این کار نمیشد . قبلاً " خیلی ها می گفتند که خیلی از قوانین را فایده ندارد که دنبالش میروید اول باید حق رای بگیرید بعد از آن که حقوق سیاسی پیدا کردید می توانید که اینها را انجام بدھید واقعاً " در عمل هم دیدیم که مسئله همین جور است . واقعاً " این خیلی اهمیت داشت . من همان روز هم گفتم ، گفتم ببینید فرض کنید که حقوق سیاسی که زنها دارند خیلی از زنها هستند که از این حق استفاده نمی کنند سال تا سال خبر نمیشوند که مسائل سیاسی مملکت چه هست . شاید اگر رای هم میدهنند اصلاً " ملتفت نیستند که چکار کرده اند یا رای هم نمیدهنند ، ولی این قانون اعم از اینکه کسی خودش ملتفت باشد یا نباشد ، این بکمک همه خانواده ها آمد و ما مکرر می گفتیم که این فقط به نفع زنها نیست به نفع مرد ها هم هست . اولاً " این زنها مگر کی هستند دختر شما هستند خواهر شما هستند نمیدانم همسر شما هستند شما خودتان هم باید علاقمند باشید که زنها این جور زجر نکشند و در محرومیت نباشند . واقعاً " خوب دیگر خیلی ها طرفدار این قانون شده بودند و با میل هم تصویب کردند . چیز جالبی که هست اینست که ما در این لایحه اسمی از تعدد زوجات نیا وردیم برای اینکه دیدیم اولاً " فعلاً " زورمان نمیرسد که اینکار را بکنیم و اگر همه سنگینی را بخواهیم توی یک لایحه بگذاریم این آنوقت نمیشد ، بگذاریم قدم بقدم جلو برویم . اول یک دادگاه درست بشود برای دعا وی خانوادگی ، آنوقت هم معلوم بشود چکار باید بشود ، چه جور باید مراحلش طی بشود که آنها هم خیلی اهمیت دارد برای اینکه آن مراحلی که باید در دادگاه طی بشود ، وقتی خیلی مفصل و سخت باشد زنها نمی توانند ، برای اینکه زنها غالباً " پول ندارند که بروند وکیل بگیرند خودشان هم بلد نیستند گرفتا رند نمی توانند هر روز پاشه بره دادگستری . از این رو همان تسهیلاتی که این لایحه پیش بینی میکرد این خودش کمک بزرگی بود برای زنها ، واين هارا همان آقايانی که در دادگستری بودند برای آنهاي ديگر توضیح میدادند ، اینست که میخواهم بگوییم که از این قانون بطور ناخودآگاه تمام زنها بهره مندمی شدند . آنوقت خیلی ها در اجتماع خیال کرده بودند که با تصویب قانون حمایت خانواده ، تعدد زوجات هم قدغن شده و اصلاً " متوجه نشده بودند که آن اصلاً " مطرح نیست . واقعاً " خیلی از مرد ها خیال میکردند که حالا دیگر نمیشود زن دوم و سوم گرفتتا این که چند سال بعد قرار شد یک تجدید نظری در این بشود که آن کار را سازمان زنان مطالعاتی را کرده بود و طرح آنرا داده بود بدولت و دولت آورد به مجلس که ما توی مجلس که این را میخواندیم از بعضی جهات یک خورده ایراد بآن داشتیم ، یعنی می گفتیم یک چیزها ئیش الان درست یاد نیست ، بدتر از لایحه اولی است ولی یک چیزها ئیش اضافه بود با تجربه ای که در این چند سال پیدا کرده بودند یک نکاتی را یک تغییرات مختصی داده بودند و در اینجا زن مجدد را محدود کرده بودند

به دو تا . آنوقت خیلی ها می گفتند ای وای چند زنی که قدغن شده بود پس چطور دوباره اجازه دادند . آنوقت آن موقعی بود که شهرت پیدا کرده بود که شاه زن گرفته یا میخواهد بگیرد . می گفتند ها ! پس شاه میخواهد زن بگیرد ، زن دوم بگیرد اینست که دوباره اجازه داده اند . این البته توی افواه اینطوری بود، بیخودی می گفتند البته واقعاً " که این نبود . و نمیدانستند که قدغن شده بود، مالحلا اینجا خوشحال بودیم که دارد محدود میشود به دو تا و بیشتر نه ، آنهم تحت شرایط خاصی ، اگر زن اولی مریض باشد یا چه باشد نازا باشد و امثال اینها . من یک سفری در اندونزی بودم و سالهای بود که بنظرم رئیس شورای بین المللی بودم . چون میدانید در اندونزی یک اکثریت زیادی مسلمان هستند، نود درصد، وکلای مجلس شان هم مسلمان هستند . سفیر ما که آن موقع آقای آهنین بود یک میهمانی کرد درسفارت. البته سازمان زنان آنها و شورای زنانشان که بامن در تماس بود مرادعوت میکردند و آنجا یک عدد ای را میدیدم سفیر ما هم یک میهمانی خیلی مفصلی کرد وکلای مجلس را از زن و مرد دعوت کرده بود و یک عده، زیادی هم آنها نماینده زن داشتند نماینده های زن و آن خانم مالی کارکرده شوهرش یکی از سیاستمدارهای بر جسته است گمان میکنم حافظت وزیرشان باشد، خانم هم خیلی خانم روشنی بود و از خانمهای فعال اجتماع بود او هم خیلی بمن محبت میکرد و مرا یک جا های میبرد ، به رحال او هم بود توی آن میهمانی ، آن خانمهای که نماینده مجلس بودند دور من جمع شدند که شما چکار کردید که قانون حمایت خانواده تان گذشت چون ما هم اینرا میخواهیم و میخواهیم . گفتم والله اگر آدم سنگ بزرگ بردارد آنوقت نمی تواند بزند . ما در فکر بودیم که مرحله به مرحله جلو برویم همینقدر یک دادگاهی باشد یک مقدار رسیدگی بشود یعنی با مور طلاق رسیدگی بشود و ما مسئله تعدد زوجات را اصلاً " فعلاً " مطرح نکردیم گذاشتیم برای مرحله بعدی . اینها توی خواسته هایشان ماده، اولش این بود که تعدد زوجات مردود است . خانواده یعنی فقط یک زن و یک مرد ، و یک چند تا مطلب دیگر که آنها دیگر خوب معلوم بود دیگر . آنوقت اینها می گفتند که برای ما خیلی مشکل است برای اینکه نود درصد نماینده های مجلس ما مسلمان هستند و با این لایحه مخالفت می کنند مثل اینکه هنوز هم نگذرانده اند در آنجا در اندونزی هنوز هم نتوانسته اند قانون حمایت خانواده را بگذرانند .

سوال : بعد آن دو دوره، دیگر هم شما باسانی انتخاب شدید از کرمانشاه؟

خانم دولتشاهی : بله اتفاقاً " برای اینکه دیگر جا افتاده بودیم . دیگر یک تعداد مرا شناخته بودند پدر من خیلی محبوب بوده در کرمانشاه . البته خیلی وقت بود که

فوت کرده بود ولی خاطره اش بود و پیرترها خوب میدانستند و می شناختند.

سؤال : شما هیچ وقت توانی کرمانشاه زندگی نکرده بودید ؟

خانم دولتشاهی : من نه ، برای اینکه ماها در تهران بزرگ شده بودیم یک وقت مسافرت میرفتیم برای دیدار خانواده مان . پدرم هم که برای فعالیت انتخاباتی میرفت آن موقع خودش تنها میرفت ماها که با او نمیرفتیم . موقع انتخابات میرفت و چندماه میماند . خانه قوم و خویشها می ماند . ما اصلاً خانه نداشتیم کرمانشاه دو سه بار بنظرم او وکیل شد .

سؤال : شما مرتب وکیل که بودید سرمیزدید به کرمانشاه ؟

خانم دولتشاهی : بله ، خیلی زیاد میرفتیم کرمانشاه بله ، با مردم آدم باید تماش داشته باشد میدانید مردم خیلی چیزها از وکیل میخواهند ولو اینکه کارهای که وظیفه وکیل نیست .

سؤال : ولی می آمدند واقعاً و از شما میخواستند ...

خانم دولتشاهی : بله ، بله تهران می آمدند سروقتم آنجا که میرفتم میدانستند که کجا منزل دارم . من خانه یکی از قوم و خویشها بود که همیشه آنجا میرفتم حتی وقتی من نبودم میرفتند خشاسیم پسرعمویم را میدیدند چون او هم خودش بعد عضو انجمن شهر شد ، و مطالب را با و می گفتند که با من چکار دارند پیغام میگذاشتند و برای من و یا می پرسیدند کی میاد و او می گفت من کی میآیم و بعد آنها می آمدند سروقت . خیلی چیزها در کرمانشاه بواسطه این که من بودم ، خوب می باستی هم این جور باشد ، این شوراها داوری که درست شده بود خیلی جاها درست کار نمیکردو زنها تویش نبودند یا آنجری که باید نبود مثلًا " بسته به سلیقه آن اشخاصی که آنجا هستند بود اگر یک مشت آدمهای قدیمی بودند بروال همان چیزهای قدیمی رای میدادند . توی این شورای داوری که یکی دو تا از خانمهای قوانین قدیم بدهند و آنوقت می گفتند بعضی وقتها اینها میخواهند رای را برا ساس قوانین قدیم بدهند و آنوقت اینها یاد آوری میکردند . یا یک جا های اگر بیک زنی میخواست اجحاف بشه که بعضی ها میخواستند رویش سرپوش بگذارند ، اینها یک جوری میرسانند که خانم دولتشاهی خبر میشود یعنی یا به خانم دولتشاهی خبر میدهیم . یک وقتها یک مطالب را

میخواستند قایم بکنند . یک دختری بود توی یک خانواده ای ، آقائی با و تجاوز کرده بود و بچه‌ای پیدا شده بود . اول این را ردش میخواسته بکنند که دیگر بمن مربوط نیست و اینها . بعد این زن یک روز آمده بوده منزل ما ، یعنی منزل همان پسرعمویم . پسرعموی مستقیم من نیست پسرعموی درجه دوم و سوم است ولی خیلی آدم خوب و شریفی بود ، خانمش هم خیلی خانم نازنینی بود و با هم دیگر دوست بودیم و من همیشه منزل آنها میرفتم ، خلاصه آن زن آمده بود که مرا ببینند چون آن آقا هم خیلی آشنا نزدیک بود به پسرعموی من گفته بود که خیلی بدارست اگر توی خانه ما این را رویش بکنید تو را بخدا یک کاری بکنید و یک جوری قضیه را درست بکنید . بعد خانمهای دیگر بمن گفتند که من هم فهمیدم ، گفتند که خوب شما آنجا این مسئله را رسیدگی نکنید برای اینکه واقعاً " برای ابوالحسن میرزا ناگوار است . گفتیم خوب من در خارج از آنجا باین مسئله رسیدگی میکنم . آن دختر آمد پیش من بسا بچه اش . بالاخره آن آقا مجبور شد که یک چیزی باین بدده و بچه را هم بدهد سجلش را هم بنظرم درست بکند ، خیلی موثر بود . هرجا وقتی زنها بودند میتوانستند جلوی خیلی از اجحافهای را بگیرند . ما نباید فکر بکنیم که همین قوانینی هم که وجود دارد همین جور خود بخود و براحتی اجرا میشد . هیچ جا نمیشد . این جاهای هم نمیشود . اینجاها هم یک مقدار زیادی بزنها واقعاً یک جاهای اجحاف میشود که البته قابل مقایسه نیست با آن که آنجاهای میشود ، نه درنتیجه نبودن قانون ، بلکه درنتیجه عادات و رسومی که از قدیم بوده خیال میکنید همان جور که مثلاً خیلی ها خیال میکنند که خوب مثلاً بچه که خوب نمی فهمد خیلی چیزهای را و میشد با و تحمل کرد ، بزن هم خوب خیلی چیزهای را تحمل میکردند . زنها هم یک مقدار از بی اطلاعی هایشان صدمه می کشیدند .

سوال : ببخشید شما باز هم به جمعیت راه نو میرسیدید ؟

خانم دولتشاهی : بله ، بله من کاملاً علاقمند بودم ....

سوال : همانطور فعالیت داشت جمعیت تان ؟

خانم دولتشاهی : بله ، حسابی ، جمعیت ما خیلی فعالیت داشت حالا برایتان میگوییم از بعضی از فعالیت هایی هم که هنوز برایتان نگفته ام . البته من قبل از این هم که وکیل بشوم عقیده نداشتیم که یک نفر همانطور مدت طولانی رئیس باشد . خیلی از جمعیت های می بینید که روسا مدام العمری میشوند . خیلی ما علاقمند بودیم در جمعیت

حسابی ، عده‌ای را کاندید میکردیم رای مخفی میگرفتیم خیلی انتخابات واقعاً "دموکراتیک بود و هفت نفری که بیش از همه رای می‌وردند هیئت مدیره بودند سه نفر بعدی اعضای علی البدل بودند . با زرس جدایگانه انتخاب میشد و هر کس از همه بیشتر رای داشت رئیس میشد . و ما چند بار رئیس عوض کردیم من این ۲ سالی که رئیس جمعیت بودم همه اش به دفعات مختلف بود . بعذار آن که من وکیل شدم واقعاً" خواهش کردم که دیگر یک چند دوره بمن رای ندهند و بگذارند که من خارج هیئت مدیره باشم ولی همین جور فعالیتم را داشتم و با هیئت مدیره همکاری میکردم در خیلی از جلسات هیئت مدیره شرکت داشتم . یک چیزها را میخواستند با من مشورت بگذرانند مشورت میکردند . ما چندین رئیس داشتیم . اولین رئیسمان خانم سعیده زنجانی بود، بعد روسری دیگری که داشتیم خانم ملکه حکمت بود ، فاطمه مینوئی بود، یکی دیگر هم بود غیر از من ، پریچهر حکمت بود که بعضی ها مثلاً" یک دوره رئیس شده بودند ، فاطمه پیرزاده بود . یادم بود ما دو تا فاطمه داشتیم . مثلاً" یکیشان دو سال رئیس بود . ماسال بسال انتخابات داشتیم ، یکی ممکن بود دو سال رئیس بود بعد رئیس نمیشید و دوباره ممکن بود برگردد واينها ، البته الان چندین سال است که خانم پریچهر حکمت رئیس است . یکی دو سال خوب همه خواستند که خودش باشد ، از زمان انقلاب هم دیگر عوض نکردند .

### سؤال : بعداز انقلاب هم هنوز هست جمعیت ؟

خانم مهرا نگیز دولتشاهی : بله، بله و نخواستند بنظرم انتخابات بگذرانند . در اوایل آمده بودند خیلی رسیدگی که بیاورد و بروید و کمیته و فلان واينها و وضعیت آن چیه و آن کانون خدمات را هم فوری مصادره کرده بودند و پولهای توی بانک ما راهنم مصادره کرده بودند . بعذار آن که یک تحقیقی کرده بودند آمدند و گفتند نه کارهای شما خوب است و سلامت بوده و کانون خدمات که همه اش خدمت بمقدم ، بیاورد و بداره کارهایتان را بگزیند . ولی اينها خودشان تصمیم گرفته بودند که دیگر آن کار را نگذارند برای اينکه دائم سروکار خواهند داشت با کمیته بازی واينها و پاسدار بیايد و آن برد و آن بیايد واينها ، آنوقت آن صاحب حمام هم ، ... آنها دو تا برادر بودند بعد با هم دیگر تقسیم کردند و این حمام افتاد در سهم برادر کوچک که آدم خوش جنسی نبود . آن برادر بزرگ خیلی خوب بود اصلاً" آنجا را هم مجانية بما داده بود . ولی بعد آن برادر کوچک فشار آورد و اول به بهانه پول بر قواينها یک چیزی دادند و بالاخره مال الاجاره با و میدادند . او هم بود که اصلاً" رفته بود اينها را تشان داده بود و گفته بود که اينها از شهبانو پول گرفتند ، بعد آمده بودند رسیدگی واينها

وگفته بودند بله شهبانو برای خیلی کارهای خیر پول میداد، خوب ما هم گرفتیم میخواستیم اینجا را درست کنیم، نمیدانم یک جایی میخواستیم بسازیم حال آنرا هم میتوانم برایتان بگویم از مشکلاتی که حتی برای کارهای خوب برای آدم درست می کردند و سنتگاهی که جلوی پای آدم می اندازند، که ساختمانی که میخواستیم بسازیم نشد. برای همین هم پوشش توی بانک بوده که گرفتند دیگر، فهمیدند پولی بوده که شهبانو داده، گرفتند. بله حالا آنها آن فعالیت خیلی علی‌رغم اینکه خودشان دور هم جمع میشوند و جمعیت را حفظ کرده اند که انشاء الله بتوانند یک روزی دوباره فعالیت بکنند، با هم تماس‌داریم که چکارها می‌کنند.

سوال: آنها چکار می‌کنند فقط با هم صحبت می‌کنند؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی: دور هم جمع میشوند تماس با بعضی از خانواده هایی که داشتند کمک می‌کردند آنها، خیلی‌ها مشکلاتی که دارند رجوع می‌کنند و آنها تا آنجایی که میتوانند کمک می‌دهند و یک مقدار هم خودشان دور هم جمع میشوند که یک چیزی را حفظ بکنند.

سوال: جمعیت‌های دیگر چه، شما خیر ندارید؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی: از جمعیت‌های دیگر من خیر ندارم چون الان واقعاً "فعالیتی که نمی‌توانند آنها هم بکنند فکر می‌کنم که آنها هم همین جور باید آتش زیر خاکستر باشند؟ اگر بکلی از بین نرفته باشند.

سوال: بعدش شما چطور شد که سفیر شدید؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی: بله، ببینیم صحبت جمعیت راه نو تمام نشد، میخواهید جمعیت راه نورا تمام کنیم بعد برویم آنجا. یکی دیگر از کارهای جالبی که جمعیت راه نو کرد و خیلی هم سروصدای بله کرد و خیلی به نفع زنها شد یک نمایشگاه بین‌المللی بود که ما ترتیب‌داده بودیم. در همان سال‌های ۳۸، ۳۹ آنوقتها بودکه می‌باشیم فکر افتاده بودیم و جمعیت ما عضو اتحادیه بین‌المللی زنان بود. همان سال ۱۹۶۰ هم بود یعنی ۱۳۴۹.

سوال: شما در شورای بین‌المللی زنان بودید یا در اتحادیه بودید؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : جمعیت راه نو قبله" عضو اتحادیه بین المللی زنان بود حالا شورای عالی عضو شورای بین المللی بود که من نماینده شورای عالی بودم چون در شورای بین المللی بودم و در آنجا کارم را ادامه دادم آنجا نرفتم دیگر یعنی اتحادیه بین المللی را ول کردم ، پیشنهاد کردم توانی جمعیت ما هم کسی دا وطلب نشد که مرتب بروند یکی از خانمها خانم فتح الله زاده رفت به یکی از اجلاس های اتحادیه ولی بعد دیگر نرفتند ، میدانید خرج داشت ، رحمت داشت ، جمعیت ما هم آنقدر بودجه نداشت ، ول کردیم گفتم خوب اگر ما میخواهیم کار بین المللی بکنیم از این راه داریم می کنیم . من در سال ۱۳۴۹ یا ۱۹۶۰ که گفتم رفته بودم استانبول و ما وارد شورای بین المللی زنان شدیم آنجا این موضوع را مطرح کردم که ما یک همچنین نمایشگاهی میخواهیم بگذریم و آنجا از کشورهای مختلف دعوت بکنیم و فعالیت زنان را نشان بدهیم و شما چه کمکی میتوانید بکنید گفتند خیلی خوب ما بهمه کشورها می نویسیم که یک همچنین نمایشگاهی هست و همکاری بکنند با شما . گفتم بگوئید از راه سفارتخانه هایشان همکاری کنند . در ایران هم ما سفارتخانه هارا دعوت کردیم . خانمهای سفرا را و با آنها صحبت کردیم ، ما تازه که جمعیت راه نو را تشکیل داده بودیم همان اوایل کار مثلا" یکسال این جورها یادم است از سفارتخانه دعوت کردیم برای اینکه معرفی کنیم برای اینکه بگوئیم که یک همچنین جمعیتی بوجود آمده و هدفها یشاینست ، اینها خیلی خوشان آمد و گفتند ما چکار می توانیم برایتان بکنیم . ما گفتم ما هیچ باین فکر نبودیم از شما چیزی بخواهیم و الان آمده این نیستیم که بگوئیم چه میخواهیم . اگر یک روزی دیدیم شما می توانید کاری بکنید خبرتان می کنیم . حالا که ما اینها را دعوت کردیم من با آنها گفتم که بله مثلا" سه سال پیش یا چقدر پیش که ما شمارا دعوت کرده بودیم و شما پیشنهاد کردید ما آن آمادگی را نداشتیم حالا یک پیشنهادی داریم که اگر با ما همکاری بکنید خیلی متشکر میشویم ما میخواهیم فعالیت زن را در کشورهای مختلف نشان بدهیم . از راه یک نمایشگاه . شما هر کمکی که بتوانید بکنید . اینها خوشان آمد استقبال کردند . جلسات زیادی داشتیم با اینها و تمام برنامه کار را ریختیم و یک هیئت هایی هم معین کرده بودیم و از آنطرف هم حالا باین فکر بودیم که محل این نمایشگاه را کجا بگذاریم گفتند که در امیرآباد یک جایی هست برای نمایشگاه ها اتفاقا" این اواخر هم یک نمایشگاه خیلی وسیعی بود که آلمانها آمده بودند و ترتیب داده بودند . ما رفتیم تماشا کردیم و دیدیم که این خیلی بزرگ است اگر یک تکه این را هم که بمالدند خیلی خوب است . بعد معلوم شد که این زمین مال دانشگاه است که در اختیار آلمانها گذاشته و آلمانها هم قرار است وقتی که میرونند تمام ساختمانهای را که اینجا میکنند ولو اینکه خیلی هایش بدرد نمیخورد . اینرا بگذارند و بروند برای دانشگاه . گفتم

خوب این خیلی خوب میشود . ما مکاتبه کردیم و اجازه دادند بما . در این ضمن هم ما از شهبانو که آن موقع عنوان ایشان شهبانو نبود ، ملکه فرح پهلوی بود و هنوز شهبانو نشده بودند و تازه ازدواج کرده بودند یعنی آن موقع که صحبتش بود و هنوز ولیعهد دنیا نیامده بود و بعد بدنبال آمده از ایشان خواهش کرده بودیم که ریاست افتخاری "پاترونایز" ( Patronage ) ایشان نمایشگاه را قبول بکنند . همان موقع من بواسطه اشرف هم گزارش این کار را دادم که یک همچنین کاری میخواهیم بکنیم و علیا حضرت هم "پاترونایز" را قبول کرده اند و ایشان هم خوشحال بودند و خودشان هم همکاری میکردند و قرار شده بود که این نمایشگاه تشکیل بشود .

بعد ما نوشتم و از دانشگاه اجازه خواستیم که در آن محل ما ترتیب نمایشگاه بدهیم و آنها هم قبول کردند . دیگر حالا یک کمیته ای انتخاب کردیم و برو و بیا و حالا چدرما : تصورش را بکنید چقدر کار داشت یک همچنین کاری و از آنطرف هم مکاتبه با این سازمان های مختلف و آنها که بعضی ها می نوشتند و از راه سفارتخانه های ایشان و رسیدگی با یک کارهایی باید بکنیم ، با گمرک قرار بگذاریم که اینها اجناشان باید قرار شد با اسم سفارتخانه ها بیاد و غرفه هارا تقسیم کردیم بین شرکت کننده ها و با خیلی ها که مکاتبه میکردیم بعضی ها مثل "می گفتند که ممکن است ما نتوانیم بیائیم و یک غرفه تشکیل بدهیم ولی ممکنه فیلم بیاوریم . شورویها خیلی کارها دلشان میخواست بکنند مثل "یک گروه رقص میخواستند بیاورند . بعضی از این کارها را خوب وزارت خارجه نمیخواست قبول بکند میگفتند نه دیگر گروه رقص و اینها اتفاقا " اگر می آمد خیلی هم قشنگ بود وزارت خارجه میگفت نه گروه رقص دیگر نیارند یک غرفه خیلی بزرگی درست کرده بودند عکس های خیلی خوبی از ورزشها و اینها گذاشتند بودند . آنوقت خیلی از اینها فیلم هم آورده بودند که نمایش بدهند اتفاقا " یک آمفی تئتر هم بود در آنجا در همان امیر آباد که آنجا میشد فیلم هم نشان داد و بعد از ظهر هم از ساعت ۵ تا ۹ فیلم های این کشورهای مختلف را نشان میدادیم بعضی ها بودند فقط فیلم داده بودند چیز دیگری نداده بودند به رحال می توانید تصویرش را بکنید که چقدر کار داشت . آنوقت طرح با صلاح معماری اینجا که چه جوری تقسیم بشود مرکز کار نمایشگاه کجا باشد ، غرفه ها چه جور باشد و اینها با استفاده از آنچه که موجود بود ، دو تا آرشیتکت برای ما اینکار را کردند . یکی یک خانم که آرشیتکت بود و

سوال : کی ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : عضو جمعیت ما بود خانم آندرف فیل میل

شوهرش آندرف بود که فرانسوی بود از روسهای سفید بودند که فرانسوی شده بودند  
فا میل خود خانم ارمنی بود، حیف که الان یاد نمی‌آید، چون هی همه اش خانم آند رف  
می‌گفتیم . خواهش هم خیلی خوب پیانومیزد ، موزیسین بود ، او هم در فرانسه  
تحصیل کرده بود . به حال این دو تا طرح آرشتیکتور را ریختند با نظرخانم شکوه  
ریاضی که او هم از موسسین جمعیت ما بود آن موقع هم رئیس دانشکده هنرهای تزئینی  
بود خانم برازنده‌ای هم بود . ما از خیلی از موسسات مملکتی خواهش کردیم که برای  
این هدف ما بما کمک بکنند و خوب می‌گفتیم که پاتروننازش با علیا حضرت است، خوب دفعه  
اولی هم بود که یک همچین کاری نمیشد هنوز خیلی ها نمیدانستند نتیجه اش چه میشود  
یا این بچه بزرگی میشود ، مثلاً "شرکت نفت گذشته از اینکه دستور دادند بنظرم که  
بیایند و یک غرفه آنجا تشکیل بدهند مقدار زیادی برای ما عکس تهیه کردند  
عکسهاشی که ما خواستیم برای ما بزرگ کردند چون عکس بزرگ کردن خیلی کاردارد.  
یک مقدار از این عکسها را سازمان برنا مه برای ما بزرگ کرد ، یک مقدار وزارت فرهنگ  
و هنر ، بعد خیلی گشتم خیلی چیزها را پیدا بکنیم که معرف فعالیت‌های زنان باشد  
مثلاً "بنظرم وزارت فرهنگ و هنر بود یا وزارت کشاورزی عکسهاشی خیلی بزرگی آورده  
بودند از مناظر چایکاری های تهران که زنها در آنها کار میکنند .

## سؤال : گیلان ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، ببخشید که زنها با آن لباسهای رنگ ووارنگ  
توضیش کار میکنند مثلاً "از موسساتی مثل شاه پسند دعوت گرده بودیم که آمد و غرفه  
تشکیل داد مثل لابراتوار ، چون یک خانم شمیست داشتند که توی لابراتوارشان کار  
میکرد اینجا آمده بود ، یا از سازمانهای زنان در ایران و جمعیت‌های مختلف زنان  
دعوت گرده بودیم که شرکت بکنند که بعضی شرکت گرده بودند . یک مقدار هم فعالیت  
جمعیت راه نو را با عکس و فلان واینها . مثلاً "از مدرسه پرستاری بود کجا بود یک  
غرفه‌ای بود که کار پرستار رانشان میداد . خیلی خوب بود . یک قالی باف نشسته بود  
وقالی بافی میکرد . هم فعالیت زنان ایران را در این نمایشگاه نشان میدادیم هم  
فعالیت زنان دیگر را در مملکت خودشان . واقعاً "مادر این کار دو تا هدف داشتیم  
یکی اینکه خارجی ها ببینند که آن جور که خیال میکنند زن ایرانی هیچی ، نیست ،  
اینطور نیست ، از قدیم هم در اقتصاد نقشی داشته و در خانواده نقشی داشته وهی  
مثلاً "کشاورزی واین چیزها که منعکس بود یا قالی بافی واینها ... اینها یک  
چیزهایی بود که خوب نشان میداد که همیشه یک فعالیت‌هایی داشته و حالا چه ترقیاتی  
کرده و چه فعالیت‌های جدیدی پیدا کرده است .

## سوهال : چقدر طول کشید این نمایشگاه ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : ۱۵ روز . بعده از آن طرف میخواستیم با پیرانیها نشان بدهیم که خارجی ها همچنین نیست که فقط خیال بکنند که دکلته بپوشند و شب نشینی بروند . زنها در مملکتشان کارهای میکنند و کارهای مفید می کنند ، به نفع مملکتشان فعالیت میکنند . اگر ما میخواهیم ، که مثلاً " عده خیال میکنند مثل فرنگی ها بشویم معنی اش این نیست که میخواهیم یک مشت بی بندو باری را داشته باشیم . اولاً ما نمیخواستیم صد درصد مثل فرنگی ها بشویم ، ثانیاً تازه فرنگی ها یا امریکائی ها یا بهر حال خارجی ها هم زنها برای مصالح مملکتشان خوب کار میکردند که در این نمایشگاه خیلی خوب منعکس بود و واقعاً " خیلی هم اثر خوبی کرد آنوقت چون میخواستیم روز ۱۷ دی این افتتاح بشود یک برج بلندی این وسط بود آرشتیکت های ما گفتند این خیلی خوب است از این استفاده می کنیم رویش عکس های مهم میگذاریم یک عکس رضا شاه خیلی بزرگ بطول ۲ متر ما دادیم بنظرم فرهنگ و هنر برایمان تهیه کرد . شوخی نبود عکس های این بزرگی . اگر خودمان تهیه می کردیم در حدود دوهزار تومان می بایست پول بدهیم این را آن جلو که آدم وارد میشد آن بالای برج زده بودیم پائینش هم عکس های از ۱۷ دی واينها و یک مقدارهم از فعالیت های جمعیت راه نووعکس های بزرگ از کمیسیون های مختلف : کمیسیون زندان ، کمیسیون رفاه اجتماعی واينها . آن پائین هم یک جائی بود ، یک محل پذیرائی مان بود که روز اول هم که برای افتتاح علیا حضرت والااحضرت آمدند آن جا آمدند و توی آن دفتر نشستند و دفترمان را امضا کردند ، بعد پاشند بگردند . بنظرم به دیگر از نهم آبان تا اسفند که بگیریم ولیعهد سه چهارماهش بوده دیگر . علیا حضرت هم خودشان شیر میدادند . علیا حضرت بادقت تمام این غرفه ها را نگاه میکردند ، می ایستادند آنها که ممال خارجی ها بود با آنها صحبت میکردند آنها که مال داخلی بود دقت میکردند و سوهال میکردند . آنجا هم بالاخره سرد بود ، حرارت مرکزی که نداشت بخاری حسابی که نداشت توی هر غرفه ای یک چیزی برای گرم کردن گذاشته بودند . این آقایانی که دنبال علیا حضرت بودند خوب اينها هم مجبور بودند که هی یواش یواش بیايند و بايستند او اينها . آقای نبيل گاهی بمن می گفتند که خانم دولتشاهی به علیا حضرت عرض بكنيد که ساعت شیر والااحضرت دیر میشود ، خدايا من چه جوری بگويم ! لابد اين میدانيد که میشود گفت ، من هم یواشكی می گفتم که آقای نبيل عرض میکنند که ساعت شیر والااحضرت ... ولی اصلاً " بروی خودشان نمی آورندند . کار خودشان را می کردند و با دقت تمام غرفه هارانگاه کردند . اما از مشکلاتی که در این کار قبله " پیش آمد یکی این بود که ما ضمن اينکه خيلي موسسات را دعوت کرده بودیم ، گروهی بود در دانشگاه بنام سازمان

دختران دانشجو ، اینها راهم دعوت کرده بودیم آنجا که بیایند و شرکت بکنند. اینها با این فکر افتادند که حالا که کارها توی دانشگاه است و اوضاع مساعد است و ملکه مملکت پا تروناز نمایشگاه را قبول کرده ، اینها نمایشگاه را بدست خودشان بگیرند، من نمیدانم چطور باین فکر افتاده بودند . یک کارهای شروع کردند و آن وسط ها یک کارشکنی های برای ما میشد و یک روز ما رفته بودیم که یک تعداد از کارهایمان را جلویش را میگیرند ، و ما نامه نوشته بودیم که حالا یک مقدار هم نامه نویسی داریم که خواهش می کنیم مثلًا "فلان چیز و فلان چیز را هم بگوئید درست بگنند برايمان و اینها و خوب از دفتر علیا حضرت هم باینها نوشته بودند که این نمایشگاه تحت حمایت علیا حضرت است . یک روزی یعنی ۱۵ ، ۱۶ روز مانده بود به افتتاح نمایشگاه که ما اعضای جمعیت را دعوت کرده بودیم که همه میدانستیم و اینها که آخرین تعليمات را بدھیم که وظیفه هرکسی آن روز چیه و چهارها باید بکنید از روزهای پیش چکار بگنیم و اینها پیش از این که همه بیایند و جلسه برقرار بشود یک نامه بمن از دانشگاه رسید که نوشته بودند که نمیشود اینجا را بشما بدھیم و نمیشود در این تاریخ نمایشگاه برگزار بشود . وای مگر میشود یک همچنین چیزی ! ما اینهمه از همه جای دنیا دعوت کردیم . من این را گذاشتم توی کشو ، آمدیم و همه آمدند و صحبت هایمان را کردیم راجع به افتتاح نمایشگاه همه صحبت هایمان را کردیم و هرکسی چکار میخواهد بگنند، هرکسی در جریان یک کارهای بود ، گزارشی می باشد بدھداد و اینها و بعد اینها رفتند وقتی که اینها رفتند خانم فاطمه پیرزاده که آن موقع دبیر جمعیت بود صدایش کرد و این کاغذ را نشانش داد . گفت این کاغذ کی آمد گفتم ظهر . گفت پیش از این جلسه . گفتم بله . گفت این کاغذ را تو خوانده بودی و اینجا اینطور حرف زدی . گفتم بله . اگر من غیر از این حرف میزدم که همه سنت می شند و میرفتند او اصلاً ما باید ..... گفت حالا چکار کنیم، گفتم ما باید این کاغذ را برگردانیم . نمایشگاه را دیگر نمیشود بهم زد . دیگر دیدم چاره نیست و فردا صبح بلند شدم رفتم دفتر علیا حضرت پیش آقای نبیل . گفتم که ما پنجاه شصت کشور را اینجا باسیم علیا حضرت دعوت کردیم ، تمام سفارتخانه ها آمدند چندماه با ما همکاری کرده اند و اجتاسان آمده یا در حال آمدن است . این یعنی چه از اول بما گفتند میتوانید، پس چرا حالا میگوئید نه . گفت یعنی چه و گوشی را برداشت که دفتر دکتر فرهاد را بگیرد که رئیس دانشگاه بود . جواب نمیداد هی میگرفت هی حرف میزد . گفت پاشوید برویم خانم دولتشاهی ، با شدیم آمدیم دیدیم یک عدد زیادی از جمله مهندس ریاضی که رئیس دانشکده فنی بود و ما بیشتر سروکارمن هم با او بود . خوب اصفیا که میدانید ، مهندس اصفیا سالها استاد دانشکده فنی بود خوب طبعاً " با مهندس ریاضی آشنا بود ما خانم اصفیا را هم که عضو جمعیت ما بود گذاشته بودیم رابط با دانشکده

فتنی چون غالباً " که کار داشتیم من و او با هم میرفتیم وقتی که تو محوظه نمایشگاه میخواستیم برویم و گاهی هم آنجا مهندس ریاضی را میدیدیم . پیداست یک جلسه ای هست مبنی بر همین که میخواهند عذر مارا بخواهند . ما با آقای نبیل آمدیم و آن آقای ادیب هویدا هم که معاونش بود او هم یادم است که بود با ما . آقای نبیل ...

سؤال : اسمش چی بود امیر هویدا ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نخیر ادیب هویدا پسرعموی امیرعباس بود . توی دفتر علیا حضرت بود سالها ، و رئیس تشریفات علیا حضرت بود و معاون آقای نبیل . آقای نبیل هم بروی خودش نیا ورد و گفت چونکه نمایشگاه تحت ریاست علیا حضرت است لازم بود که من بیایم و یک رسیدگی بکنم وجه و در چه مرضهای هست و فلان واینها . اینها گفتند مثل اینکه مشکلاتی هست و مثل اینکه نشده او رویش را کرد بمن و گفت خانم دولتشاهی ازنظر شما چه ؟ گفتم ازنظر ما کارها روپرایه است و سفارتخانه ها همه مشغول هستند و سازمانها که قرار بود شرکت بکنند اسباب هایشان را یافرستادند و یا دارند میفرستند و از کارمن اینها دیدند دیگر خیلی چیز نمیشود و بعد گفتند خوب بله نمایشگاه که خوب هست منتهی اینها میخواستند که اینرا بدست آنها بینندارند . اینها از کم عقلی یک مصاحبه ای کرده بودند با روزنامه ، سازمان دختران دانشجو که یک نمایشگاهی خواهد بود بریاست علیا حضرت واینها من این بریده روزنامه همراهم بود این را دادم به هویدا و او خواند و داد به نبیل . نبیل این را دید و فهمید که یک چیزی توی کار است . این بود که آخر سروقتی که گفتند همه چیز مرتب است . یک دور دیگر گفت خیلی خوب پس نمایشگاه برقرار میشود تحت ریاست علیا حضرت ، برگزار کننده نمایشگاه جمعیت راه نوشت .

سؤال : کی گفت آقای نبیل ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آقای نبیل ..... ( پایان نوار ۲۷ )

### شروع نوار ۷ ب

خانم مهرانگیز دولتشاهی : آقای نبیل گفت که بله جمعیت راه نوبرگزار کننده نمایشگاه است و خانم دولتشاهی رئیس جمعیت راه نو مسئول است و ما از ایشان این چیزها را میخواهیم البته خوب دانشگاه هم که دارد همه جور همکاری میکند و کمک میکند واینها . این که دیدیم که اینها مجبور شدند . حالا هنوز یک ۱۵ ، ۱۶ روزی مانده

ما هی میرویم و می آئیم دیدیم اشکالات میکنند . مثلا" دیدیم آمدند یک دانه اطاق خیلی گنده ای بود نمیدانم برای چی توی نمایشگاه قبلی درستش کرده بودند تمام دورو برش شیشه ، یک چیز سنگین و گنده . این را دخترهای دانشگاه برداشته بودند و آورده بودند گذاشته بودند وسط سر راه . ما می گفتیم این را بردارید می گفتند نمیشود این را دختران دانشجو میخواهند ، لازم دارند . خوب یعنی چه موقع افتتاح موقعی که علیا حضرت وارد میشوند اینجا همه باید باستند واينها . بالاخره شما... اصلا" برایتان نمیتوانم بگویم که این چند روز آخر چه جور با اعصاب ما بازی کردند، روی مشکلاتی که از طرف دانشگاه برای مادرست کرده بودند . هر روز می رفتیم می دیدیم که یک بازی درآورده اند . از آن طرف هم من یک " لارنژیت " کهنه ای دارم که ز مستانها عود میکرد و هر وقت که یک فشار زیادی به اعصابم بود و حرف زیاد میزدم این بدتر میشد آن موقع هم که خوب معلوم است اینهمه که کار دانیها مَا داشتیم ... صدایم پاک گرفته بود آنوقت بعضی روزها مجبور بودم بخوابم تسوی رختخواب که گرم باشم و سرما هم خورده بودم یک تعداد ، از خانمای جمعیت پهلوی من پست میداند که وقتی تلفن میشود آنها به تلفن جواب بدهند و حرف بزنند و پیغام را بمن بدهند . دیگر طوری شده بود این روزهای آخر که هر کی خیال کنی آمد تسوی اطاق خواب من . چون من خوابیده بودم مجبور بودند می آمدند و میرفتند کار داشتند ، از آن طرف هم با شهربانی و سازمان امنیت و اینها سروکار داشتیم آنوقت دو روز پیش از نمایشگاه از طرف سازمان امنیت و شهربانی آمدند و تمام این محوطه بزرگ را که گویا سه هزار مترمربع بود این محوطه ای که ما از آن استفاده میکردیم تمام این را رسیدگی کردند و همه جا پلیس گذاشتند ، حالا دیگر هیچکس نباید بیاد روز پیشش حلا یا عمدا" اینها به آقای شیبانی معاون دانشگاه میگویند بیاد آنجا ، این دختران دانشجو ، یا اینکه اتفاقا" او میخواهد برود سری بزنند میخواهد برود تو ، خوب پلیس چه میداند کیه جلویش را می گیرد . باز اینها آمدند ، واویلا فلان واينها ، جمعیت راه نو چرا اینجور کارها را میکند جلوی معاون دانشگاه را گرفتند . گفتیم والله آنجا الان دیگر اختیارش از دست ما خارج است بدست پلیس است خوب ما از شهربانی هم خواسته بودیم اصلا" که یک مقدار پلیس و اینها از نظر استحفاظ آنجا از نظر دزدی و اینها گذاشته بودند که خوشبختانه که بعده میگیریم در نتیجه گیری از کار نمایشگاه که یک روز از سفارتخانه ها دعوت کرده بودیم که از آنها تشکر کنیم گفتند : خوشبختانه حتی یک دانه دستمال هم کم نشد در این مدت لاقل تا آنجائی که من میدانم واقعا" نشده بود . خلاصه از این جور اشکالها هم پیش می آمد .

سؤال : رئیس دانشگاه هیچ کاری نمی توانست بکند ؟

## خانم مهرانگیز دولتشاهی : برای چی ؟

سوال : که جلوی این مشکلات را بگیرد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : نه دیگر نمیخواست یک خورده هم میخواستند مارا اذیت کنند نیست که یک دور خواستند جلوی کار مارا بگیرند و کار مارا از دستمان بگیرند ما پافشاری کردیم بلند شدیم رفتیم آقای نبیل را آوردیم و اینها ، اینها هنوز یک خورده انگلک می کردند میخواستند تا دقیقه آخر اذیت بکنند . اصلاً "شما نمیدانید آنوقت این شبها آخر اینها کار داشتند اینها که آنجا کار میکردند بیشتر آدمهای دا و طلب بودند . ما مزدبده خیلی کم داشتیم . مثلًا" یک آرشیتکت هم بود که توی سازمان برنامه بود با وهم گفته بودند کمک کن خودش هم با کمال علاقه می‌آمد و همکاری میکرد ، با ابوالقاسمی هم دوست بود . اینها مثلًا" تا دوسته بعد از نصف شب آن شبها آخر کار می کردند منهم آنجا می ایستادم . سرد هم بود آنجا می گفتند شما بروید حال ندارید ، من می گفتم وقتی که اینها دارند همکاری و کار می کنند خوب منهم باید با یستم مگر جانم از آنها عزیز تر است ، می ایستادم تا هر وقت نصف شب که بود ، دیگر آن روز که می با یستی افتتاح میشد من دیگر واقعاً "اعصاب اینقدر خورد بود که اصلاً" فکر میکردم حلا چه جوری برگزار میشود بالآخر روز افتتاح شد و علیا حضرت آمدن و هیئت دولت بود و تمام سفارتخانه ها دعوت داشتند . توی آن آمفی تاتر مجبور بودیم دیگر مراسم سخنرانی و خیر مقدم و اینها را بگذاریم . چون جایش کوچک بود نمی توانستیم خیلی زیاد آدم دعوت بکنیم از جمله ماهمه روزنامه نگارها را دعوت نکردیم که این یک مقدار اسباب گله شد و آنوقت هم میدانید روزنامه نگار قلم دستش هست و مضایقه کردند از آنجوری که باید نمایشگاه را منعکس بکنند . نمایشگاه افتتاح شده روز افتتاح خیلی با مزه شد یکی از دخترهای یکی از خانمهای جمعیت را یک لباس خوبی تنش کرده بودیم و یک عصایی دستش داده بودیم بعنوان راهنما بعنوان مثلًا" راهنمای تشریفاتی این جلوی علیا حضرت میرفت که کجاها باید بروند علیا حضرت و والحضرت با هم دیگر بودند با هم دیگر آمدند با هم هم رفتند و توی هر غرفه ای هم با و گفته بودیم مراقب باش کجاها مرتب باید بروی و این میدانست که کجاها باید بروند و راهنمایی بکنند دختر سرلشگر همایونی بسود بعد از آن که مراسم برقرار شد سه ساعت چهار ساعت علیا حضرت توی نمایشگاه ماندند و دیگر شب بود وقتی میرفتند با وجودیکه ما هی زیرگوشان گفتیم که .... بعد خانم دیبا گفتند که از همان جا بلا فاصله رفتند پیش و لیعهد که شیر بدند . ما آمدیم تا دم در بهرحال دکتر فرهاد چون رئیس دانشگاه بود هم میزبان بود هم پیشواز

آمده بود او هم برای بدرقه آمد رفتیم تا دام اتومبیل و آنها سوار شدند رفتند و ما که آمدیم برگردیم توی ساختمان . دم در ساختمان که رسیدیم دکتر فرهاد ایستادبا من دست داد و بمن تبریک گفت . گفت بشما تبریک میگوییم موفقیت بزرگی بود . واقعاً " هم خودش کار بزرگی بود ، با این کار شکنی هایی که برای ما شده بود کار را مشکلتر کرده بود .

## سؤال : میدانست که کار شکنی میکنند ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ، بله میدانست یکروز یکی از همکارهای دوران بنگاه عمران ما آمد یک آقای مزارعی بود، همین جوری دیده بود نمایشگاهی است آمده بود . مادا اما آنجا بودیم دیگر آن روزهای نمایشگاه . بعذار ظهرها بود ، صبحها نبود . این آمد و گفت خانم دولتشاهی شما هستید گفتم بله، جمعیت راه نو و منهم تسوی جمعیت راه نو هستم . گفت عجب کار بزرگی ، گفت بیننم برایتان کارشکنی نکردند این اولین سو الش بود . گفتم چرا مگر میشود . گفت خوب چکار کردید . گفتم عیچی استقامت کردیم . و خیلی تجربه جالبی بود برای ما از چند جهت ، که ما به آن هدفی که میخواستیم ، که گفتم دوشه تا هدف بود آنها رسیدیم . یکی اینکه واقعاً " خیلی ها آمدند و دیدند که خارجی ها هم کار ثبت میکنند برای مملکتشان . و ما اگر بخواهیم تقلید بکنیم از یک چیز بدی تقلید نمی کنیم . و خارجی ها هم متوجه شدند . یکی اینکه یک مشت زن ایرانی یک همچنین کار عظیمی را کردند این خودش یک لیاقتی میخواست ، بعد هم آن کارهای دیگر زنان را هم دیدند ، یکی اینکه مردم خودمان . مثلاً " خانمهای ما که توی این غرفه ها بودند می شنیدند که مردم چه میگویند و چه اظهار نظر میکنند . مثلاً " مردم پائین شهر آمدند و روپیش هم ۲ تومان بیشتر نبود برای دانشجوها و اینها هم پیش از ظهرها می گفتیم مجانية بیایند . آمدند نگاه میکردند می گفتند عجب زنهای ما هم جنبیدند ها ! نه بابا این ها زنهای ایرانی هستند اینها زنهای ما هستند که یک همچنین کاری را انجام داده اند . یعنی اینها تیپ مردم معمولی بودند که این حرفه را میزدند که خوب شنیده میشدو در واقع ما نتیجه گیری می کردیم که اثر خوبی گذاشته است . آنوقت این گزارش را که رفت بخارج یک جزوی ای بود مال اتحادیه بین المللی زنان ، چون ما هنوز عضو بودیم نوشته بود از جمله کارهایی که خیلی مفید است که زنها بکنند برای نشاندادن کار زنان نمایشگاه است که یکی از جمعیت های عضو ما ، جمعیت راه نو اینکار را در تهران کرده . البته این کار عظیمی است " ایت ارا ترا مندس وورک " همیشه نمیشد کرد ولی خوب این نوع کار ها را آدم بکند خیلی خوب است . بله دیگر ..

سوال : میخواستید همه کارهای جمعیت راه نو را بفرمایید که برویم سر سفارت .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله .... بطور کلی جمعیت راه نو یک تحولی را در وضع جمعیت‌های دیگر و سازمان‌های زنها بوجود آورد و از آن موقع یک تحرک دیگری بوجود آمد . شاید هم همان تحرک باعث شد که والاحضرت اشرف علامه شدند که بیانند تویی کار ، قبلاً هر وقت که صحبت میشد چندان علاوه‌ای نشان نمی‌دادند البته چند سال جلوتر ، جمعیت راه نو یک‌نوع کار جدیدی شروع کرد یعنی خیلی " سریو " مثل یک اداره جدی بود کارهای ما . خوب مثلاً توی خیلی از جمعیت‌های زنان جمع میشدند مثلاً حالا یک کاری می‌کردیم حالا فلان کار را همین جوری میکردند ولی جمعیت راه نو بکلی یک سیستم خیلی " سریو " مثل جمعیت‌های فرنگی بوجود آورد . البته یکه و تنها نبودم خیلی‌ها بودند و بازهم این حمل برخودستایی نشود ولی این را خیلی‌ها دیدند و گفتند و تشخیص دادند و این باعث یک تحولاتی در وضع جمعیت‌ها شد . خوب میدانید که این خیلی اهمیت‌دارد که جمعیت‌ها در فعالیت‌هایی که دارند از خودشان یک چیزی نشان بدهند که جامعه قبولشان بکند . یا آن آقایانی که باید تصمیم بگیرند که حقوق بیشتری بزنان بدهند یا آنها را در کارهای داخلت بدهند قبول بکنند نه روی صرف تشریفات . یعنی واقعاً قانع بشوند که زنان می‌توانند منشاء اشی بشوند می‌توانند کار جدی انجام بدهند ، می‌توانند طرح بریزند ، برنامه بریزند و اجرا بکنند . از این حیث واقعاً من باید بگویم که جمعیت راه نو یک نقش موثری داشته در نهضت زنان . و این یک مسئله مهم بود که ما در اوایل خیلی روابط خوبی با روزنامه‌ها داشتیم . روزنامه‌ها آنوقت‌ها مطلب زیادی نداشتند که بنویسند و رو می‌آوردند به جمعیت‌های زنان . ما هم خیلی وسواس داشتیم که عین کارهایمان را منعکس بکنیم و مبالغه نکنیم کاری که نشده نگوئیم همیشه صبر می‌کردیم وقتی کاری انجام شد بگوئیم . تشکیلات خیلی خوب و شسته رفته‌ای داشتیم و خیلی خوب معلوم بود همه چیز ، انتخاباتی بود ، چه جور بود کمیسیون همازیرنظر هیئت مدیره ، در همان جلسات ماهیانه کمیسیونها همه گزارش میدادند اعضاشی که می‌آمدند میدیدند کاری میشود . اظهارنظر میکردند خیلی با سیستم دموکراتیک . روزنامه‌ها را هم خبر میکردیم . هر وقت میخواستند می‌آمدند توی کارهای ما بعضی روزها مثلاً بمناسبت سال تاسیس یا ۱۷ دی یا اینجور وقتها مصاحبه‌هایی ترتیب میدادیم یعنی وقتی یک کاری در پیش‌داشتیم خبرشان میکردیم مثل همان نمایشگاه برایشان می‌گفتیم بعضی وقتها می‌آمدند کارهای زنان را می‌دیدند . یک دفعه یکی از این مجله‌ها بود ، خوب‌خانم‌های ماهم که آمده بودند آنجا و اینها پشت این میله‌ها عکس‌انداخته بود از خانم‌های ما بعد میخواستند که این را تویی

مجله شان چاپ بکنند . من فهمیدم و گفتم که اینکار را نکنید این خیلی بداست چون این خانمها خودشان که تنها نیستند شوهرها یشان هم هستند و خوششان نمی آید که عکس زنها یشان را پشت میله زندان ولواینکه با پالتلو و لباس هستند بگیرید و صحیح نیست . یکی از آینها اصراری داشت که اینکار را بکند . حالا من نمیدانستم که اینها اینقدر از اسم ساواک می ترسند . من با آنها گفتم که اینکار را نکنید اینها شوهرها یشان خوششان نمی آید یکی از آین خانمها که شوهرش توی ساواک است می گفت اگر یک همچنین چیزی بشود شوهر من خیلی ناراحت می شود . این اسم را که شنیده بود خیلی ترسیده بود ، بعد رفته بود و نمیدانم چی چی گفته بود ، که من بدجوری با او حرف زدم ، گفتم نه من نمیخواستم بتربسانمش من واقعیت را با و گفتم . بهرحال روابط ما با روزنامه ها رویه مرتفه خوب بود . در موقع نمایشگاه اینها با ما خوب معامله ای نکردند یعنی رفتند دنبال تبلیغات چی ها . مثلا " یک موسسه ای مثل شاه پسند که در سال ببین چقدر پول تبلیغات میدهد بروزنامه اطلاعات . حالا مثلا " عکس علیا حضر را فقط توی غرفه شاه پسند آنجا گذاشتند . فرض کن که غرفه فرانسه یا انگلیس یا سازمان ملل ، حتی سازمان ملل غرفه گذاشته بود توی نمایشگاه ما . البته فقط با بیرق و عکس و آینها آنها رانگذاشته بود ، یا یک مقدار مثلا " از کارهای خود جمعیت را منعکس بکند ؟ نه ، یک مقداری این جوری کارهای تبلیغاتی کرده بودند یک خورده هم از این لجشان گرفته بود که ما روز افتتاح دعوتشان نکرده بودیم . چون بعد ما یکروز اختصاص دادیم به روزنامه نگارها ، گفتیم آنها را دعوت می کنیم و از آنها پذیرایی می کنیم هر توضیحی بخواهند میدهیم . آن روز نیما مدنده خیلی یا یشان نیما مدنده ، با آنها برخورده بود که چرا روز اول دعوت نکردیم شاید هم سعی می کردیم بهتر بود چون بعدها فهمیدیم که خیلی باید لیلی به لای روزنامه نگارها گذاشت . همین روزنامه که قبل از این که ما به مجلس برویم خیلی واقعا " از جمعیت های زنان و کارهای زنان و واقعا " از جمعیت خودما مطالب را رویه مرتفه منعکس می کردند ، بعداز آنکه به مجلس رفتیم اصلا " ورق برگشت یکی اینکه من میخواهم این جور نتیجه گیری بکنم که : حرف گفتني دیگر زیاد شد ، اولا " مدتیها بود که مجلس ها تعطیل بود حالا مجلس بود مجلس بعداز انقلاب بود ، یعنی ما ها خودمان هم میگفتیم مجلس انقلاب لواحی که چند سال جمع شده بود ششصد و چقدر لایحه بود می آمد به مجلس لواحی که مربوط به همین مواد ششگانه انقلاب سفید بود و آینها ، یک مطالب تازه ای داشتند که بگویند و از طرفی من فکر میکردم که اینها حس میکنند که بما حمله بکنند دوگروه را خوشحال می کنند یکی تقریبا " همه مردهارا ، نود درصد مردهارا ، و یکی هم یک درصد زیادی از زنها را ، و مثلا " من میدیدم یک آقایی که خودش روزنامه نگار هم بود ، خیلی بدجوری می نوشتد در صورتیکه سابق با ما خوب بود ، یک

مدتی هم عضو جمعیت ما بود . عضو حزب مردم هم بود . این را هم باید برایتان بگوییم ، یک همکاری کوتاه با حزب مردم ، و این حالا آنچا بد می گفت من یک دفعه به یکی از آقایانی که با او آشنا بود گفتم این چرا هی بما بد میگوید ، گفت این دلش میخواست خودش روی این صندلی شما نشسته باشد . گفتم مگر من مانع شدم خوب آخر تشکیلات چیزی بود که از طرف کنگره اینها همه تصمیم گرفته شده بود . بهر حال بعد از یک مدتی بخصوص روزنامه "زن روز واقعا" حمله های خیلی بد میکرد . بعضی از روزنامه ها اصلاً عبارات زننده می نوشتند که اینها لایق نبودند ، اینها نالائق بودند اینهایی که رفتند مجلس .

### سؤال : همان اوایل یا بعد ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : همان اوایل ، که ما رفته بودیم مجلس . یک روزنامیدانم توی دانشگاه چه خبر بود ، دو تا از این خانمهایی که برای زن روز کار میکردند آمدند دوره برماها که چرا کاری نمی کنید توی مجلس و فلان واينها ، گفتم حالا اوایل کار است چیز می کنيم و جواب های ميداديم و یک مقدار کارهای را هم که واقعاً می کردیم نمیخواستیم بگوئیم . همین کمیسیون هایی که دائز شده بود و بررسی میکرد ، دائز شده بود ولی قرار بود در اطرافش حرف نزنیم اینها هم هی میخواستند از مها حر ف در بیاورند . بعد میرفتند خیلی رشت چیز می نوشتند . یک مدتی خیلی حمله کرده بودند بخصوص به من . یک دفعه یکی از اینها یکی از این روزنامه های مدیرش آن آقای عظیمی بود که من از روزنامه کیهان می شناختم بعد خودش یک روزنا داشت الان یادم نیست این روزنامه اش چی بود . یک چیز بیخودی نوشته بود مثلاً نوشته بود که توی مجلس خانم دولتشاهی پایش گرفت به قالی زمین خورد و پای طریف ش مثلاً "صدمه دید . اصلاً" همچو چیزی نشده بود . بعد با و گفتم یعنی تلفن زدم گفتم آقای عظیمی این که واقع نشده یک همچنین چیزی اگر هم میشداین چه اهمیتی داشت ، فرض کنید یک وکیلی پایش گرفت به قالی زمین خورد این جزو اخبار مهم مجلس است که آدم منعکس بکند ، گفت خوب بالاخره مخبرهای ما دلشان میخواهد یک چیزهایی بنویسند که مردم بخوانند گفتم چرا این را گرفتند ، گفت برای اینکه اگر بنویسند خانم دولتشاهی ، خواننده دارد و با اصطلاح بیشتر جلب توجه می کند . میدانیده از این جور کارها ، بعضی هایشان یک وقتی هایی یک چیزهای لوس و بی معنی می نوشتند که قصدی نداشتند ولی زن را کوچک می کردند اول ها شروع کرده بودند بگویند "وکیله" . و بعضی ها خیال میکردند که "وکیله" درست است برای زنها ، ما می گفتم با با نکنید لغت اختراع نکنید این درست نیست همه وکیلند توی مجلس وکیله یعنی چه . یک خورده تا یک مدتی ، آن موقع زن روز که خیلی بما ها حمله

میکرد حتی یک قدری آقای هویدا مداخله کرد ولی آنها باز هم کوتاه نیامدند. یکی از آشناهای من رفت پیش امیرانی مدیر مجله خواندنیها نمیدانم او مثل اینکه یک دل پری داشت از روزنامه زن روز و روزنامه کیهان . نمیدانم این چه گفت که این را تحریکش کرد که او بنویسد ، امیرانی شروع کرده بود یک خورده دفاع از ما ولی بعد پیله کرده بود بدستگاه کیهان و زن روز و همین جور هر شماره یک چیزی باینها حمله میکرد . منهم خوب چکار داشتم ، نه در آن من مداخله کرده بودم و نه فکر میکردم این کارها ابرای خاطر ما میکند، فکر میکردم اینها خودشان با هم یک حسابهای دارند . بجائی رسیده بود که اینقدر دیگر آنها ناراحت شده بودند که به نخست وزیر متولی شدند نخست وزیر هم با انصاری گفته بود ، هوشنج انصاری آن موقع وزیر اطلاعات بود ، هوشنج انصاری بمن تلفن زد گفت خانم دولتشاهی آنها بخیالشان مثلاً " من گفتم به امیرانی ، او بمن گفت با امیرانی بگوئید دیگر بس بکنیدوا اینها ، گفتم والله آقای انصاری من خیال میکنم اگر آقای امیرانی مرا ببیند نمی شناسد ، منهم نگفته ام و فکر هم نمی کنم که او بحرف من گوش بکند ، این شنیده که یک قضیه ایست ، بنظرم خودتان میخواسته و شروع کرده بود . من گفتم بنظرم شما اگر خودتان بگوئید بهتر است . آنوقت خودش گفت و دیگر این هم کوتاه آمد این دعوای بین این مجله و روزنامه ها که سرماها شروع شده بود تمام شد .

### سؤال : بعد زن روز هم کوتاه آمد بعد از این جریان

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله بله زن روز هم دیگر بعد کوتاه آمد . بعدها آنوقت یک وقتی می گفتند بله خودتان بگوئید همان موقعی که داشت حمله میکرد . ما خانم پناهی را داشتیم توی جمعیت مان و از اعضای خیلی وفادار و علاقمند به جمعیت و خواهر خانم مصباح زاده بود ، این خیلی ناراحت بود وقتی اینها را دیده بود رفته بود دعوا و گریه کرده بود که اینها چیه که شماها می نویسید درباره خانم دولتشاهی ، شماها که اورا می شناسید ، نمیدانید که یک عمر این چه کار کرده برای زنها . بهرحال آنها گفته بودند روزنامه است و الان سیاستش اینست آقای هویدا گفته بود چی میگوئید شماها : با این حمله هایی که بشماها کرده اند ۵ هزار تیراژش بالارفته و آن دنبال تیراز میروند ، دنبال احساسات انسانی و اینها نمیروند که بعد آقای دواچی بود مدیر مجله زن روز گفته بود که خوب بگوئید بما جواب بدده . جواب بدده ، هرچه جواب بدھید ما چاپ می کنیم . خانم پناهی بمن گفت ، من گفتم من جواب نمیدهم این اینها را گفته که من جواب بدھم یکی او بگوئید یکی من بگویم من وارد این بحث نمیشوم اینهم با دواچی من چیز نمی کنم یعنی با این سبک من با شخص دواچی که اختلافی نداشتمن ولی با این سبکی که اینها شروع کرده اند من جواب نمیدهم.

گفتم بگو توی روزنا مه کیهان عبدالرحمن فرامرزی بمن حمله کند، من با و جواب میدهم . برای اینکه میدانستم اگر عبدالرحمن فرامرزی حمله بکند حمله‌ناجوانمردانه نمیکند یک حمله منطقی میکند بسیار خوب، من هم با و جواب میدهم .

۱۵

سوال : دواچی چه حمله‌ای میکرد بشما هیچ یادتان هست که چه می نوشت ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : والله همانطوری که گفتم خیلی ما هارا سبک میکردند و استدلال میخواستند بکنند که ماها دلمان خوش است که رفتیم توی مجلس دیگر فرا موش کردیم که زنها هستند و برایشان کاری باید کرد ، یاما در عمرمان هم کاری نکردیم برای زنها . میدانید درست آنچه که واقعاً این خانمهایی که رفته بودند توی مجلس مثلًا "خانم تربیت ، خوب یک عمر کار کرده بود آنها دیگر همه فرهنگی بودند و یک عمر برای آموزش زنها کار کرده بودند و بالاخره من بودم که بیش از همه واقعاً سالها بود که برای حقوق زن کار میکردم و همه اینها هم میدانستند وهمیمن رفقای ما هم می گفتند که توی ماها بیش از همه ظلم به مهرانگیز میشود برای اینکه او بیشتر از همه در این کارهای سیاسی بوده و واقعاً هم بیشتر از همه بمن پیله میکردند و بقول خودش می گفت : ما وقتی اسم شما را میآوریم مثلًا "بیشترخواننده میشود چشم گیر تر میشود . به حال آن بعد دیگر جمع و جور شد ولی بطور کلی مجله زن روز برای هیچکس حقی قائل نبود که کاری کرده برای زنها ، مثلًا این طور فکر میکرد که مملکت بود و مقررات و شاه مطلبی را خواسته و بعد هم این زن روز است که همه چیز را پیشنهاد میکند یعنی همه چیزهای مفید را . بعد هم یک وقتی یکسی از اعضا جمعیت ما یک چیزی نوشت ، در سازمان زنان یک سمیناری تشکیل شد راجع بهمان قانون حمایت خانواده ای که تصویب شده بود . من هم آنجا بودم . یک مقدار سوالاتی کردند و ما گفتیم که چه بود و برای چه این جور شد و چرا ما اینطور پیشنهاد کردیم واينها ، از جمله مسئله چند زنی مطرح شد و بعضی ها گفتند بله این خیلی بداست و توحش و قرون وسطایی است و چرا این را قدغن نکردید و اینها . من توضیح دادم که یکی اینکه نمیشد در این یک لایحه همه چیز را گنجاند و لازم بود قدم بقدم جلو برویم . این را که بنظرمان مهمتر آمد جلو انداختیم آنها باشد بعد . بعلاوه یک بسا چیزهایی که سنتی است و در یک اجتماع های ریشه دوانده با این آسانی ها نمیشود مبارزه کرد و با این آسانی کنار گذاشت ، مثال زدم که ایندیرا گاندی بمن گفته بود ... در هند میدانید که رسم بوده که از قدیم بچه ها را یعنی دخترهای کوچولو را شوهر میدهند ، اینها را عقدشان میکنند و میفرستند بخانواده شوهر . هنوز در واقع اینها زن آن مرد نیستند غالباً هم مردها سشان هم بیشتر است . توی آن

خانواده در واقع مطابق میل و سلیقه، آنها تربیت میشوند وقتی بسن بلوغ رسیدند دیگر رسماً "زن و شوهر میشوند، ولی این کار را قدغن کرده بودند در زمان نهرو، آن سفری که ایندیرا گاندی با پدرش آمده بود ایران ازو زارت خارجه خواسته بودند که من با او باشم و با صلاح میهماندار عالی او بودم، خوب زیاد میدیدمش و با هم راجع با این مسائل زیاد صحبت میکردیم، گفتم که با این مسئله چه شده، و آیاتیجه گرفته اید . گفت این قانون هست ولیکن مردم عادت دارند فکر نمیکنند این کار بداست و این کار را میکنند . دولت هم که نمیتواند ۵۰ درصد مردم را بگیرد بیندازد توی زندان و مجبور است افمام بکند تا یواش یواش مردم عادت بکنند و این را برایشان مثال زدم که اینجور چیزها را نمیشود از امروز بفردا بзорقانون تغییر داد . یک مقدار هم باید با تقاضا خود مردم باشد از جمله در ترکیه که همین چند زنی را قدغن کردند و دیگر خیلی سال پیش مردم خودشان را مسلمان میدانند و فکر می کنند هیچکار بدی نیست نمیتوانند زن دوم هم بگیرند و عقد میکنند و حلال است ، بچه پیدا میکنند . این عقدی که اینها میکنند عقد مذهبی است و رسمیت مملکتی ندارد چون با صلاح به ثبت رسمی نمیتوانند برسانند درنتیجه بچه ها معلوم نیست تکلیفشان چیه ، نه سجل میشود برایشان گرفت ، نه چیزی هرچند سال یکدفعه هالا آن موقع اینطور بود شاید حالا هم خیلی فرق نکرده باشد . دولت ترکیه مجبور بود یک لایحه ببرد به مجلس این بچه هاشی که در مدت این چند سال بوجود آمده اند اینها را قانونی اعلام بکند ( Legitimate ) لزی تیم " اعلان بکند ، مطابق قانون های خاص . خوب پس فایده ندارد یک قوانینی را تازمانش نرسیده باشد تحمیل بکنید . من این مثالها را زدم فردا رفتند توی روزنامه اطلاعات و کیهان نوشته شد خانم دولتشاهی موافق چند زنی است . موافق تعدد زوجات است بعضی ها خیلی تعجب کرده بودند . علیا حضرت بخانم دیبا گفته بود چطور خانم دولتشاهی طرفدار تعدد زوجات است . بعد دیگر ما دوباره یک مقداری مصاحبه کردیم ، می آمدند با من مصاحبه میکردند توضیح میخواستند من توضیح میدادم دوباره میرفتند همان را می نوشتند . یکی از خانمهای جمعیت ما یک چیزی نوشته و برد آنجا . گفت من خودم در آن جلسه بودم و شنیدم ولی نگفت که مال کدام جمعیت است . بهر حال او گفت که من در آن جلسه بودم و دیدم که خانم دولتشاهی چه گفت و یک چیزی هم نوشته بود . مسئول روزنامه گفته بود خیلی خوب ما مطالب شمارا چاپ می کنیم ، منتهی چه کرده بود : یک مقداری مطالب غیرمهمش را آن بالا زیر چاپ کرده بود بقیه اش را ..... چون معمولاً" مطالب مهم را آن بالا درشت چاپ میکنند این بود که انتظاری که باید مطالب این خانم منعکس نشد . یک خانمی هم بود که اتفاقاً" مثل اینکه کرمانشاهی هم بود توی وزارت کشور کار میکرد اورا هم نمیدانم گوش زده بودند ، برداشته بود باز

یک حمله‌ای بمن کرده بود واینها ، بعد یک خانم دیگری که عضو جمعیت ما بود و کرمانشاهی بود و اورا می شناخت گفت من یک چیزی میخواهم بنویسم خطاب باین زن و جوابش را بدhem . یک چیزی نوشته بود و یک خورده من اصلاحش کردم یک خورده بعضی چیزها یش را ابتدائی نوشته بود با لحن ساده خودش که حرف میزد . این را خودش برد به مجله زن روز ، اینها اورا ترسانند چون دید جوابهای محکمی داده آن زن گفتند که ما حرفی نداریم این را چاپ بکنیم اما این ممکن است که اسباب در دسر شما بشود این ممکن است برود بدادگاه شکایت بکند از شما بیخودی گفته بودند و یارو را ترسانده بودند . دیگر من هم هیچ نگفتم آن زن و گفتم بیخود گفته اند ، ولی خوب حالا که آمدی آمدی دیگر . اینجوری بود که خیلی ها بدفع از ما پاشند ، خانم پارسا یک مقاله ای نوشته در همان بنظرم خواندیها یا نمیدانم کجا نوشته که خواندیها هم چاپ کرده ، چون خواندیها از روزنامه های مختلف میگرفت . نوشته بود که ... بیک شکلی گفته بود که این مرد دیروز است با این حرفهایی که میزند واینها آنها هم لجشان گرفته بود گله کرده بودند . بهر حال اینجور چیزها بود . یادم است بعداز رای گیری ، روز همه پرسی ، روز رفراندم ، من یک مقاله‌ای نوشتم تسوی روزنامه اطلاعات تحت عنوان "آسمان نطبیه" . اتفاقاً این اواخر تسوی کاغذهایم اینجا دیدم اینجا هست و نتیجه‌گیری کردم که در واقع مردهای ایران را دادند به حق رای زن . چونکه زنها با کمک مردها وزیرنظر مردها ، با حضور مردها همه رفتند رای دادند و هیچ جا ما نشنیدیم که کسی ممانعتی کرده باشد یا مخالفتی کرده باشد . همه جا مردها خودشان کمک دادند بزنها یشان یا بدخترها یشان یا بخانواده هایشان که بیايند و رای بدھند ، و در واقع این رای که زنها آن روز شش ماده مطرح شده از طرف اعلیحضرت دادند ، این یک تاییدی هم از طرف زنها داشت در واقع در آن روز و هیچ اتفاقی هم نیفتاد و همه هم موافق بودند و راضی بودند ، آن هم یک خورده صدا کرده بود آن مقاله ، که بعدها هم دیگر جنبه قانونی پیدا کرد . بله من از این جریان و تماس با روزنامه ها و درگیری با روزنامه هارا هم که برایتان گفتم داشت .

سؤال : شما فرمودید در باره پولی که گرفتید از شهبانو برای ساختمان که بعد گرفتاری پیدا کردید برای ساختمان .

خانم مهرانگیز دولتشاهی : بله ما برای همین کانون خدمات مان که درجنوب شهر دائر کرده بودیم با شهرداری واین جاها تماس داشتیم ، اصلاً "خانم های جمعیت ما

با شهرداری آن قسمت ، سر آن مدرسهٔ فیروزان ، مدرسهٔ دروازه غار ، آشناei پیدا کرده بودند . شهردار آنجا یک آدم خیری را بما نشان داد و گفت که اگر شما بتوانید اینجا یک جائی را بسازید ما این را می‌واریم که بشما زمین بدهد . یک مرد با خداei بودواینها خیلی مقدس و یک مقداری زمین آنجا وقف کرده بود برای امور بهداشتی ، وقف وزارت بهداشتی کرده بود و در وقفاeمه هم بودکه وزیر وقت بشود متولی و این آدم توافق کرده بود که یک تکه از آن زمین که خیلی بزرگ بود و در واقع یک کنارافتاده بود دوهزار متر دوهزار و خورده‌ای متر این را بدنه‌بما ، در صورتیکه خوب لازم بود یک جوری باشد که متولی وقف بدهد با موازین وقفاeمه . ما هم گفتیم چون مادر اینجا آموژش بهداشت هم میدهیم و کارهای بهداشتی هم در اینجا میکنیم و آن پشت قرار بود بیمارستان ساخته بشود ، درکنار آن بیمارستان ، درمانگاه هم آنجا باشد که اینها بتوانند با آنها کمک بدهند و این قابل تطبیق است ، آن شخص چیزی نوشته و ما هم یک چیزی نوشته بودیم و او در کنارش نوشته که من موافقم . وزیر وقت بهداشتی هم که یکی از خانمهای جمعیت ما شوهرش با او خیلی دوست بود و منهم با او آشنا بودم و با برادر من همکلاسی بودند از دورهٔ مدرسه زردشتی با اعلیٰ منصور و اینها ، ولی خوب او دنبال این کار میرفت و او هم موافقت خودش را ابراز کرده بود "ضمنا" هم ما ، در همین جریان که حالا بهمین تندي آدم می‌گوید تا با این مرحله برسد لابد مقداری وقت طی شده و ما به علیا حضرت هم گفته بودیم که ما یک همچنین کاری میخواهیم بکنیم و اگر یک همچنین زمینی بگیریم یک پولی لازم داریم برای ساختنش از طرفی هم من میدانستم که آلمانها یک برنامه‌هایی دارند برای کمک به کشورهای درحال توسعه ، و آنها یک وزارت خانه داشتند سابق برای برنامه‌های پیشرفت . من یک آشناei داشتم که در موقع نمایشگاه ما این را شاخته بودیم . او آمده بود آنجا و عقب یک دستگاهی میگشت که احساس بکند اینها عرضه یک کاری را دارند . و فتیکه آن نمایشگاه را دید بما گفت و از سفارت آلمان هم گفتند و فهمید من آلمان تحصیل کرده ام ، گفت اگر یک برنامهٔ جالبی داشته باشید ما آنجا میتوانیم بشما کمک‌هایی بکنیم . معمولاً هم مقررات این کشورها اینست که آدم محل را باید خودش بدهد آنوقت برای وسائل کار آنها کمک میکنند . ما آنجا کمک کرده بودیم و با رئیس‌شورای زنان آلمان هم من صحبت کرده بودم که آنها واسطهٔ این کار بشوند از راه شورای زنان و اینها را بما بدهند . خلاصه قرار شده بود که برای کلاسهاei که ما میخواهیم اینجا دائز بکنیم وسائل کار بدهند و تخمین زده بودیم در حدود سیصد و پنجاه هزار مارک وسائلی بود که اینها میخواستند بما بدهند . اینجا ما طرح ساختمان را هم ما ریخته بودیم همان آرشیتکتی که داشتیم طرح ساختمان را برای همان زمین کشیده بود و تخمین زده بودیم که ۱۵۵ هزار

تومان خرج دارد ، چون نمی خواستیم ولخرجی بکنیم ، میخواستیم خیلی ساده باشد و آنوقت هم خیلی هنوز قیمت‌ها بالا نرفته بود تا به علیا حضرت‌گفتیم و نقشه راهنم بردم نشان دادیم ، ایشان هم گفتند خیلی خوب من ۱۵۵ هزار تومان را میدهم . این پول را دادند و ما حالاتا باقی کارها روپرایه بشود این پول را گذاشتم توی بانک رهی که یک بهره ای هم با آن تعلق بگیرد . از این‌طرف می‌بايستی با وزارت بهدا ری هم یک قراردادی بیندیم که این زمین را در اختیار ما بگذارند حالایا اجاره بدهند و بعد اجاره اش را ببخشند بخود موسسه که بهرحال مایلی ندهیم و ما هم این ساختمان را بکنیم و بعد هم این را اداره بکنیم . بقدرتی من دقت کرده بودم و رفته بودم و با سازمان اوقاف صعبت کرده بودم که به تمام مقررات آشنا بشوم و خیلی همه کار را قانونی بکنیم حتی من با مشورت‌هایمان نماینده اوقاف که آنوقت آقای عصار رئیس اوقاف بود و یک شفر را مامور کرد که بما کمک فکری بدهد . حتی من یک موادی را توی آن قراردادمان گنجانده بودم که خود جمعیت راه نورا کنترل بکند . یعنی گنجانده بودیم که اگر یک روزی این جمعیت با آن هدف‌هایی که لازم است عمل نکرد یا "احتمالاً" جمعیت از بین رفت این موسسه بروند جزء موسسات خیریه شهبانو . ما دیدیم که وزیر بهداری این قرارداد را از این رو با آن رو میکند امضاء نمیکند و جواب این را نمیدهد . از مدیرکل می‌پرسیم میگوید اطاق وزیر است از اطاق وزیر میروم .... مدتهاست سر میدوانند ، یواش‌یواش‌هی اشخاص ما مور میشوند برونده آنجا ، خود آن مرد بیچاره پیرمرد را می‌آورند و با او میگویند آقا مگر شما نمیخواستید ؟

### سؤال : ببخشید وزیر بهداری کی بود ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : دکتر شاهقلی واژ او می‌پرسیدیم می‌گفت که بنظرم واقع نمیخواهد و منصرف شده ، ما بواقف می‌گفتیم ، او می‌گفت نه ، آنوقت بیچاره چون با خدا هم بود هم نمیخواست دروغ بگوید هم نمیخواست وزیر را خراب بکند اینهم باین وعده داده بود که من شهبانو را می‌اورم اینجا چند میلیون پول بدهد توی این زمین که ساخته بشود تا این زمینی که تو دادی برای بیمارستان ، بیمارستان بشود و این نیست تو برآورده بشود . باین مرد که میگفتند چی شده شما راضی هستید یا منصرف شدید فلان واینها ، هی میدید چه بگوید ، می‌گفت لا الله الا الله استغفار للله . بالاخره ما از مجموع فهمیدیم که وزیر بهداری نظرش اینست که ما این پس‌پول را از شهبانو بگیریم بیا ایم اینجا خرج بکنیم و این چیزها را هم از آلمانها بگیریم و بیا اوریم و این تو بگذاریم ، بعد این را وزارت بهداری بدست بگیرد . اصلاً" تسوی حرفهای بعضی از مأمورین وزارت بهداری که این وسط‌ها درآمد و شد بودند این درست

درآمده بود . خوب ما نیخواستیم پافشاری بکنیم که این جور نشود . یک مدتی فاصله شده بود و ما هنوز کاری انجام ندادیم و یکدفعه من البته صحبت که بودکه بر روم و مثلاً "چغلی بکنم بعنوان گزارش که کارها بکجا رسیده و فلان واينها . من گفتیم هنوز يك خورده ۰،۰۰۰، شهبانو پرسید خوب چطور شد ؟ گفتیم والله هنوز يك خورده کار زمین معطلي دارد واينها ، گويا شهبانو هم تلفن ميزند به نخست وزیر که اين کار اين زمین جمعیت راه تو چه شده و چرا معوق مانده . اتفاقاً" من يادم است یکدفعه نميدانم برای چه بود وقت گرفته بودم رفته بودم پيش نخست وزیر و يك خورده ناراحت شده بود که شهبانو موآخده گفت چه شده فلان واينها ، گفتیم هيچي اين زمین همین جور مانده . گفت زمین مربوط به کي هست ، گفتم به وزارت بهداري . از آن طرف گفت وزير بهداري را بگيرند و بعد گفت : اصلاً" چکار داريده به شهبانو و هي ميرويد واينها را ميگوئيد ، گفتم برای اينکه شهبانو پول داده ، يا من باید پوش را پس بدهم و بگويم مانميتوانيم کاري انجام نداشته باشد يا اگر ميکنيم ، انجام بدهيم ديگر ما باید ، اگر اشكالی داريم ، بگوئيم اشكال كجاست ؟ و گفتم که از آن طرف حالا سيصد و پنجاه هزار مارک برای ما چيز می ياد و اين می آيد به مملكت ما ، خوب ما دلمان نیخواهد اينکار را انجام بدهيم يك کلاس هاي تشکيل بدهيم الان توی دوتا بالاخانه کذايی ما داريم کاري ميکنيم ، نیخواستیم يك چيز لوكس بشود ولی با آن ترتیب همین کار را توسعه بدهيم بتظرم بعد هم تلفن زد با وزير بهداري و نميدانم او با و چه گفت و با همديگر هم دوست بودند و آقاندادند که ندادند که ندادند . بعد من خيلي تلاش کردم که يك زمین ديگر توی تهران پيدا بکنیم که اين موقعیت از دست ما نرود . مخصوصاً" آن چيزی که از آلمان ها می توانستیم بگيريم در واقع هديه اي که ميتوانستیم از آنها بگيريم ولی نشد . مثلاً" با شهرداري تماس گرفتیم زمین هاي بزرگی نداشتند يا خيلي کوچک بود يا يك جائي بود که مناسب نبودواينها ، يا يك جاهاي دور دستي مثلاً" از اوقاف .... من نفهميدم اوقاف چرا ما را اينقدر سر دواند ، از اوقات چند جا را بما نشان دادند . يك جاهائي را بما نشان ميدادند که ما وقتی ميرفتیم هرچه ميگشتیم می ديدیم اصلاً" همچ چيزی نیست . ولی خوب اصلاً" .... من يقین دارم من فکر نمیکنم مثلاً" رئيس اوقاف سوء نیتی داشت . توی دستگاه از اين چيزها خيلي مرسوم بود . يك زميني بود بما نشان دادند محلش هم خوب بود توی خیابان ولی آباد . بعد گفتند نميدانم کدام سپهبد اين را نیخواهد و نیخواهد آنجا يك مدرسه که وقف کرده بسازد . گفتیم خوب آن هم اگر سپهبد فلان بالا سرش هست پس اين بما نميرسد . البته يك خورده کوچک بود ولی خوب بهحال ميشد بعد جمع و جور کرد و در دو طبقه ساخت . ما دوبار پول گرفتیم از شهبانو يكبار ۱۵۰ هزار تومان و يكبار صدهزار تومان . یکدفعه يك موردي پيش آمد يك خانه کوچکی

وکهنه ای را در بهجهت آباد یکی می فروخت و قیمتش مناسب بود ، ما گفتیم این را فعله" بگیریم برای جمعیت ، هم قیمتش بالا میرود هم اگر شد تعمیرش میکنیم البته این در شمال شهر بود ولی با زهم آنجا میشد این کلاس ها را دائر کرد یا بعد آدم اینرا میفروخت و دوباره جنوب شهر درست میکرده ما با آن صدو پنجاه هزار تومان اولی آن خانه را خریدیم ولی خوب منتظر بودیم که زمین حاضر بشود و بعد این را بفروشیم که آنجا خرج بکیم که نشد . آن خانه خیلی تعمیر میخواست اگر میخواستیم آنجا را تعمیر بکنیم خیلی خرج میشد که حیف بود ، بهر حال نفرخته بودیمش چون میخواستیم وقتی بفروشیم که زمین داشته باشیم ، خیلی ما رفتیم زمین دیدیم لان وقتی که بفکرم میرسد می بینیم تمام اطراف شهر تهران ما عقب زمین گشتهیم . حالا یازمین واقعی خوب را بما نشان نمیدادند یا آنها که نشان میدادند خوب نبود و بعد دیگر دیدیم که توی این خانه خراب حقش نیست خرج کنیم یک صدهزار تومان دیگر هم شهبانو داده بود آن بود که توی بانک بود که حالا توقيف کردند و گرفتند . خانه را هم گرفتند و درش را مهر کرده اند . بهر حال اینهم بود داستان آن یعنی تنها کاری که ما دست زدیم و نتوانستیم با آخر برسانیم این بود ، این ساختمان محل کانون خدمات بود .

سوال : حالا ممکن است از سفارتتان بفرمایید که چطور شد که سفیر شدید ؟

خانم مهرانگیز دولتشاهی : چطور شد که سفیر شدیم ، ما این سالهای که فعالیت میکردیم البته مقیده داشتیم که باید همه امکانات برای زنها هم باز باشند و بتوانند که در انواع فعالیت ها هم باشند چنانچه بعد از آن که بزنها حق رای دادند دروزارت خارجه هم در کادر سیاسی هم زنها را آوردند و یواش یواش می آمدند بالا خوب وقتیکه اول زنها وکیل مجلس شدند بعد یواش یواش یکنفر را معاون وزارت خانه کردند یعنی خانم پارسا خدا بیامرز را بعد همان خانم وزیر شد ۹ سال او معاون وزیر بود . روزی که خانم پارسا وزیر شد نه همان روز ، همان روزها ، من آن روزیکه او وزیر شد کرمانشاه بودم آنجا شنیدم . آقای هویدا آن وقت ها هر چند وقت یک دفعه یک نهار با تمام نماینده های مجلس میخورد . همان روزها من تراوه از کرمانشاه آمده بودم یکی از همان نهارها بود و یادم است آن روز آمده بود سرمهیزی که بیشتر ما خانمها نشسته بودیم . چندتا مان بودیم من یادم است خانم تربیت هم بود . خوب همه خانمها از او راضی بودند و تعریفیش را میکردند و او هم خوشحال بود که به خانم ها بگوید که یک همچنین کاری کرده و یکنفر وزیر زن توی کابینه اش آورده . همان روز گفت که من تا نخست وزیرم باید یک سفیر زن هم بفرستیم . خانم

تربيت اشاره بمن کرد گفت : بفرمائيد اينجا است ، روبرويتان نشسته . خوب ما هيچکدام بروي خودمان نيا وردیم اوچيزى نگفت ما هم چيزى نگفتيم واين گذشت ، چندسال فاصله شد . البته هرجائي که صحبتی ميشد واين بود که مادیگر چه چيزها ميخواهيم ، می گفتيم خيلي ، باید همه کار را بگذارند برای زنها هم باشد ، سفير بشوند ، استاندار بشوندواينها . درعيين حال ما هم هميشه می گفتيم که ما دلما ن تmixواهند که يك کسی را بردارند و بيخودی يك جا شی بگذا رندش ، باید يك سوابقی داشته باشد و اشخاص يك آمادگی داشته باشد . درست است که توی خيلي کارهاست که زنها نبوده اند ولی اگر بخواهند بگويند که چون تا بحال زن وزير نبوده پس حالا حالا هم اين که نميشود . نميشد که بگويند که چون تا بحال زن وزير نبوده پس حالا حالا هم نشود . والاحضرت اشرف هم گويا در جاهائي که صحبت ميشده با اشخاص می گفتند که بله باید زن استاندار هم بشود ، سفير هم بشود واينها . ما در سفری که هم راه علیا حضرت به استراليا ونيوزيلند و اينها رفتم روز آخری بود که آنجا بودیم . خوب آنجا خيلي ها همه با رئيس تشريفات دربار يك روز بمن گفت خانم شما وزير ميشويد . منهم هيچي نگفتم ، گفتم چكار دارم . حالا چيزی بوده شاه يك جا مثلا" از من اظهار رضايتی کرده يا چه بوده نميدانم ، چون يکدفعه با و گفته بوده يعني خوش گفت که گفته بوده که خانم دولتشاهي مثلا" فلان کار را خوب انجام داده و فلان واينها ، شاه هم گفته بود بله می بینيم که خوب همه جا ميداند که چكار بكند . بعد هم يکدفعه آقاي آموزگار بمن گفت که ..... ، حالا ميگويم چه موردي بود ، صحبت شد و او گفت شاه خيلي از شما تعريف کرد ، من نديدم شاه از کسی اينقدر تعريف بكند . ( پایان قسمت ۱۴ ب و پایان نوار ۷ )

## شروع نوار ۸ الف

سؤال : حالا بفرمائيدرابع به آنجوي که وجود داشت در ايران که يك زن سفير بشود که ميفرموديد آقاي هويدا هم نسيت به اين مسئله اشاره کرده بودند .

خانم دولتشاهي : البته نميتوانيم هنوز صحبت ازاين بكتيم که آيا جوي بودکه آمادگي داشت يا نه چون مسائل کارهای خارجي و روابط خارجي ساير مردم که آنقدرها کاريندارند . دستگاه خود وزارت خارجه را اگر بگويم که من تا آخر هم حسم اين بودکه زياد خوش نداشتند . اصولا" وزارت خارجه ايها دوستدارند که از خارج يکنفر بيايد و سفير بشود ، چنانچه يك وقتی از امراء لشکر يا استاندارها را سفير ميگردند آنها خيلي دل خوشی نداشتند . گرچه که اين خلاف قانون نسيت و يکي از حقوق شاه است و شاه حق دارد که